

شماره ۵

پاییز ۱۳۶۷

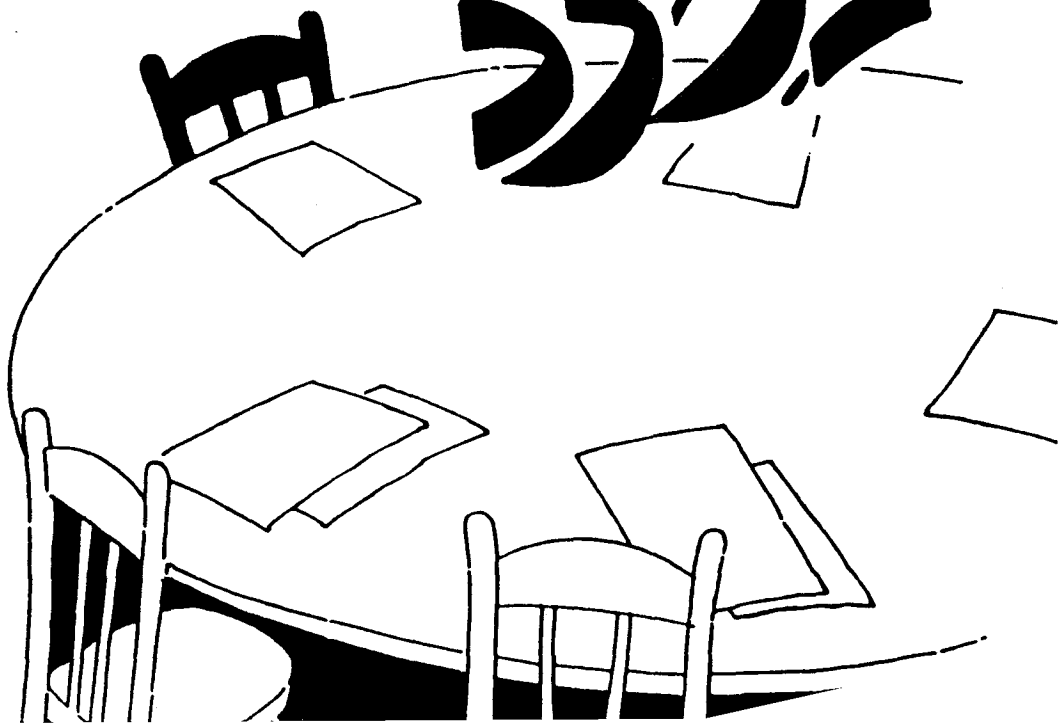
مردم



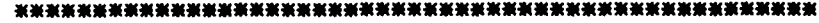
شماره ۵۵

پاییز ۱۳۶۷

میزگرد



فهرست



۱	تنش های ملی
۱۳	آذربایجان و زبان آن (۵)
۲۳	رونیت سنگ است
۳۳	نقطه قوت ما و مشکلاتی بر سر راه
۴۳	گردبادمی شکنند
۵۳	لایه لایه‌ی
۶۳	سواری ماندوو
۷۱	آوار
۷۷	خروش سوگ شاعر عاشق
۸۳	ردپای "ایدز" در آزمایشگاههای نظامی آمریکا
۱۰۹	گورانی پارچه چنانسی "سیلزی"
۱۱۳	نامه های رسیده

تنش‌های ملی

تنش‌های ملی

توضیح مترجم

تنش‌های ملی مربوط به ادعاهای ارمنیان مبنی بر الحاق منطقهٔ داغلیق قاراباغ (ولایت خودمختار آذربایجان شوروی) به ارمنستان در هر دو جمهوری شوروی ارمنستان و آذربایجان ادامه دارد. در حالیکه مردم و حاکمین محلی آذربایجان شوروی علیه، و مردم و حاکمین محلی ارمنستان شوروی بنفع این ادعاها موضع می‌گیرند، مسکو-میتوان گفت که- گرچه هرگونه تبدیل و تغییر در مرزهای داخلی شوروی راردمی کند، وضعیتی بلا تکلیف دارد.

بعلت اهمیت اضطراری مسئله داغلیق قاراباغ در این شماره "میزگرد" نامه شاعر خلق آذربایجان بختیار وهاب زاده و پروفیسور تاریخ سلیمان علی یاروف به ماهنامهٔ ادبی- فرهنگی "آذربایجان" (باکو، فوریه ۱۹۸۸) را عینا وبدون اختصار و تفسیر تقدیم می‌کنیم (گرچه حداقل در یکی دو مورد یک چند توضیح لازم می‌بود) و امیدواریم که این نامه به روشن شدن برخی از جوانب تاریخی مسئله داغلیق قاراباغ یاری کند.

عباسعلی جوادی

دردورانی که کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در تمام ابعاد زندگی اجتماعی مان خط بازسازی انقلابی را تحقق می بخشد، زحمتکشان آذربایجان نیز همانند کلیهٔ زحمتکشان دیگر اتحاد شوروی، تمام نیروی خود را در جهت ترقی میهنمان صرف می کنند. مرام و ذکاء و ارادهٔ پسران و دختران خلق آذربایجان نیز صرف تحقق وظایف بازسازی میشود که وحدت مستحکم تمام افرادی را طلب میکند که منافع عمومی و ایده آلهایمان را گرامی میدارند.

ولی جای تاسف است که، در چنین شرایطی که همگان با روحیه‌ای عالی فعالیت می کنند، بعضی تمایلات تاریک، محدود و خودبین نیز بروزمی کنند. آکادمیک آ. آگانگیان* در مراسمی که انستیتوی ارمنی فرانسه و جمعیت پیش کسوتان ارمنی در پاریس تشکیل داده بودند گفته است: "آرزوی من آنست که قاراباغ (واقع در شمال - شرقی جمهوری) متعلق به ارمنستان باشد. من بعنوان اقتصادشناس تصور میکنم که (قاراباغ) بیشتر از آذربایجان به ارمنستان بستگی دارد. من پیشنهادی با همین مضمون کرده‌ام و امیدوارم که بازسازی در شرایط دمکراسی راه حل این مسئله را نیز بیابد" ("هومانیته"، ۱۸ نوامبر ۱۹۸۷، ص ۱۷). هدف از این بیانات فتنه انگیز فرسودن پایه‌های قانون اساسی اتحاد شوروی است. این، در عین حال، حرکتی خلاف عقل سلیم است، زیرا شخصی که خود را دانشمند شوروی و شهروند شوروی مینامد، همزمان با سفر صلح دبیرکل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به ایالات متحده، در صفحات ارگان یک حزب کمونیست خارجی، جانفشانی در مورد ادعاهای اراضی یک جمهوری شوروی نسبت به جمهوری دیگر شوروی را روایت کرده است.

در حقیقت افرادی نظیر آگانگیان با فعالیت سرپوشیده‌شان پیشنهاد

* آپل آگانگیان. ارمنی. آکادمیک. مدیر بخش اقتصاد آکادمی علوم اتحاد شوروی بخش سیبری. مشاور نزدیک گورباچوف در امور اقتصاد.

میکند که ساختار دولت ملی اتحاد شوروی که در زمان حیات و. ای. لنین تثبیت گشته مورد سؤال قرار گیرد. همفکر آگانگیان یعنی دکتر علوم تاریخ س. میکویان** با پیروزی از "تئوری بافی" در این مورد صفحات "لیتراتورنایا گازتا" (۲ سپتامبر ۱۹۸۷)

مینویسد: "در این مورد لازم است جسورانه وبدون غرض ورزی بحث شود که به چه دلیل گروه بزرگی از ملتی "غیر خودی" که دارای سرزمین واحد تاریخی است، از نظرا داری به جمهوری ئی غیر از آن جمهوری تابع است که، در آن، همین خلق میتواند "خودی" محسوب گردد؟ حتی نقایصی که در او ان حاکمیت شوروی در تعیین سرحدات اداری - داخلی پدید آمده اند میتواند امروزه همچنان مشکلات ایجاد کنند. حل این مشکلات بدون مراجعه به منابع ممکن نیست"

درباره "برنامه عقیدتی" آگانگیان، میکویان و دیگران باید توضیحاتی داد.

اولا اگر دلیل خنده دار مبنی بر "بستگی" اقتصادی قاراباغ به ارمنستان را کنار بگذاریم (بخش های شمال - غربی جمهوری شوروی آذربایجان با گرجستان و بخش های شمالی آن با داغستان روابط اقتصادی دارند. ولی این، از نظر وضع تقسیم بندی اداری آنان چه اهمیتی دارد؟)، پیشنهاد میشود که ملل "غیر خودی" از وابستگی جمهوریهای متحده بیرون آورده شده به ترکیب چنان جمهوریهای داخل گردند که این ملل در آنجا ملت "خودی" شوند. در حقیقت این ادعا چیزی جز عقیده ایجاد جمهوریهای از نظر ملی "صاف" نیست. بدین ترتیب ماهیت خودمختاری شوروی مورد شک قرار میگیرد. در حالیکه، برعکس، تجربه هفتاد ساله حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت شوروی، نیروی عظیم و حیاتی سیستم خودمختاری شوروی را که از سوی و. ای. لنین حاضر شده بتمام دنیانشان میدهد. این چنان سیستمی است که در آن مثلا منافع ارمنیان قاراباغ در سیمای

** سرگومیکویان. ارمنی. پروفیسور. متخصص افریکا در آکادمی علوم اتحاد

شوروی . م .

ولایت خودمختار داغلیق قاراباغ که در ترکیب جمهوری شوروی آذربایجان است و منافع اوستین های گرجستان در سیما ی ولایت خودمختار اوستین جنوبی که در ترکیب جمهوری شوروی گرجستان است بصورتی کامل تبلور می یابد. تنها کسانی میتوانند این فاکت تاریخی را انکار کنند که اساس پراتیک وحدت و برادری سوسیالیستی خلقهای شوروی یعنی انترناسیونالیسم با طبیعت آنان ضد باشد.

ثانیاً استناد به نقایصی " که در او ان حاکمیت شوروی و در مسئله ملی پدید آمده اندهدفی مغرضانه دارد. تصادفی نیست که مخبر " هومانیته " سخنان " ارمنی بزرگ " (تعبیری است که در مقاله مزبور ذکر میشود) یعنی آگانگیان را چنین تفسیر می کند: " یادآوری کنیم که گورباچف در نطق مورخه ۲ نوامبر ۱۹۸۷ خویش از تاخیر تاسف آور در حل مسئله ملی سخن بمیان آورده است " . جای تعجب است که تزامن در آوردی مبنی بر عدم حل مسئله ملی در اتحاد شوروی به حساب نطق م . س . گورباچف بمناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر نوشته میشود .

هر کس میدانده که در اولین سالهای حاکمیت شوروی در ماوراء قفقاز و در زمینه تشکیل دولت ملی یعنی جمهوری های شوروی کار عظیمی انجام داده شده است . و . ای . لنین در نامه خود مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۲۱ درباره تشکیل همین جمهوری ها نوشت : " وحدت محکم آنان بدرجه ای ناممکن برای شرایط بورژوازی و ناممکن برای سیستم بورژوازی نمونه صلح ملی را پدید خواهد آورد " (کلیات ، جلد ۴۳ ، ص ۲۱۴) .

چگونه میتوان فراموش کرده در دوره حکمرانی بورژوازی و آقائوسی دانشا کها و مساواتچیان خلقهای ارمنی و آذربایجان دچار عداوت ملی عمیقی شده اند؟ ن . نریمانوف* ، انقلابی مکتب لنین ، در سال ۱۹۲۱ در

* نریمان نریمانوف (۱۹۲۵-۱۸۷۰) ، نویسنده ، پزشک و سیاستمدار معروف آذربایجان . در دوران تصرف قدرت از طرف بلشویکها در آذربایجان شمالی ، مهمترین شخصیت حزبی - دولتی آذربایجان بود . م .

روزنامه " زاریا ووستوکا " ارگان کمیته حزبی - کشوری ماوراء قفقاز ، نوشت : " ... جروبحث بین جمهوریهای ماوراء قفقاز چندین سال قطع نشد . صرفا در رابطه با مسئله اراضی چندین بار زدوخوردمسلحانه رخ داد .

چقدر نیروی جوان ماوراء قفقاز قربانی شد ، چندین و چند خانواده پریشان وبی خانمان گشت و چقدر پناهنده رانده از میهن مادری خویش در دورنج گرسنگی کشید؟ وهمه اینها بر سر چه ؟ بر سر زنگزور ، قاراباغ ، زاگاتالا ، لوری وغیره ! " (نگاه کنیده : ای . دوبینسکی - موخادزه : نریمانوف ، باکو ، " یازیچی " ، ۱۹۷۹ ص ۲۳۵)

زمانی چنین بود . ولی در اولین سالهای حاکمیت شوروی دگرگونیهای اساسی رخ داد و صلح ملی وبرادری برقرار گردید . ن . نریمانوف درباره اینکه این ، چگونه وبه چه قیمتی بدست آمد ، در همان مقاله مینویسد :

" بعد از اینکه آذربایجان وارمنستان آزادگشت ، جمهوری ما ضمن مراسمی اعلان میکند که زنگزور بخش لاینفک ارمنستان شوروی است . ارمنستان نیز اعلان مینماید که داغلیق قاراباغ بخش لاینفک آذربایجان است . بعد از بیرون رانده شدن منشیویکها گرجستان از بحث درباره زاگاتالاتما ما انصراف میکند و از سرزمین وسیعی که واقع در شمال - شرق پل پویلواست و از دوران باستان مسکن آذربایجانیان بوده ، دست برمیدارد . آذربایجان اعلان میکند که تمام ثروتهای طبیعی اومال عمومی تمام جمهوری های شوروی است . در هیچکدام از نشست های رسمی وغیر رسمی زحمتکشان به این امتیازات اعتراض نشده است . اعتراض هم نخواهد شد ، زیرا تصمیماتمان در تطابق کامل با طبیعت زحمتکشان هستند .

این از نظر آموزش روانشناسی دوجهان ودوطبقه که در مقابل همدیگر ایستاده اند ماتریالی بسیار غنی بماندهد . این درعین برای اهلای کشورهای بورژوا درسی عبرتی است که در کره زمین چگونه میتوان به ترک اسلحه و صلح عمومی دست یافت " (همانجا ، ص ۲۳۵)

خودمختاری شوروی برای داغلیق قاراباغ نیز بصورتی جدی تهیه گردید . با حفظ و نگهداری ارجحیت دادن به اصل وحدت انترناسیونالیستی

زحمتکشان ، درخواست لنین مبنی بردر نظر گرفتن جنبه کیفی مناسبات ملی ووحدت ملی در راس کار قرار گرفت . و . ای . لنین پیوسته میاموخت که " وحدت انترناسیونالیستی کارگران مهمترین وحدت ملی شان است " (کلیات ، جلد ۴۹ ، ص ۳۶۷) .

کمونیست های ما و آء قفقاز مسئله خودمختاری داغلیق قاراباغ را درست از این دیدگاه حل کردند . آ . ای . میکویان* در ۲۲ مه ۱۹۲۰ مراجعتنامه خویش خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و . ای . لنین مینوشت : " داشناکها ، این عمال حکومت ارمنی ، تلاش میکنند که داغلیق قاراباغ را با ارمنستان متحد کنند . ولی معنای این کار آن میباشد که اهالی قاراباغ از منبع حیاتی خویش یعنی باکومحروم شوند . و به ایروان بپیوندند که هیچ وقت و به هیچ صورت با آن بستگی نداشتند . روستائیان ارمنی نیز آذربایجان شوروی را درکنگه پنجم برسمیت شناخته و تصمیم گرفته اند که با آن متحد گردند " (آرشیو حزبی انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم در نزد کمیته مرکزی ح . ک . ا . ش . ، فصل ۱ ، ص ۷۴ ، ق ۱۲۰ ، و ۱۱۳ . نقل قول از این منبع اقتباس میشود : ج . ب . قلی یف : زیرپرچم سیاست ملی لنین (روسی) ، باکو ۱۹۷۲ ، ص ۳۰۲) .

حال تمام اینها فراموش میشود . این فاکت هم مسکوت گذاشته میشود که مسئله قاراباغ و زنگزور با رضایت هردو جمهوری حل شده بود . سرزمینهای که آذربایجان شوروی بعنوان امتیاز به جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان داده ، بسیار وسیع بود و در نتیجه همین امتیازات مساحت آذربایجان تخمیناً ۹ هزار کیلومتر مربع کم شده و به ۸۶/۷ هزار کیلومتر مربع تقلیل یافته است .

و حال درباره^۴ " منابع " . ادعاهای مربوط به قاراباغ راسعی میکنند

* آناستاس میکویان (۱۹۷۸ - ۱۸۹۵) . ارمنی . سابقاً صدر هیئات رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی رئیس جمهور و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی .

با دلایل تاریخی اثبات کنند. میگویند که این سرزمین در گذشته ویژه ارمنستان و مسکن ارمنیان بوده است. طرفداران این برخورد در زمینۀ تاریخ زورگوئی کرده و حتی تلاش میکنند که آثار آن دسته از علمای ارمنی را هم که زمانی قاراباغ را ولایتی جزو سرزمین قدیمی آلبانیای قفقاز حساب آورده اند (ک. پاتکانوف، ن. امین، ک. شاه - نظریان، ی. ماناندیان، س. یرمیان و دیگران) مورد بازجوئی قرار دهند.

درگذشته دور تاریخی عمده اهالی آذربایجان شوروی کنونی از آلبانیای قفقاز تشکیل میشود. مستشرق مشهور شوروی، عضو خبرآکادمی علوم شوروی ک. و. ترور آلبانهارا "یکی از جداد یکی از سه خلق مهم و قدیمی ما و آقفقاز یعنی آذربایجان ما و آقفقاز و داغستان" میسرمد و خاطر نشان مینماید که آنان دارای "فرهنگی قدیم و عالی" بودند (ک. و. ترور: مطالعاتی درباره تاریخ و فرهنگ آلبانیای قفقاز (روسی)، چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی، م. ل. ۱۹۵۹، ص ۳). آلبانها در پیدایش علاقات خویشاوندی و برادری قدیم بین خلقهای آذربایجان و ارمنی نقشی ویژه ایفاء کرده اند. در این مورد بین متخصصین تاریخ اتحاد شوروی همفکری موجود است.

"اکثریت آلبانها بتدریج به ترکیب خلق آذربایجان داخل شدند و مسلمان گردید، ولی اقلیت کوچکی از آنان (در شکی و داغلیق قاراباغ) با ارمنیان یکی شده و ارمنی گردید" (ای. پ. پتروشفسکی: مطالعاتی درباره تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان (روسی)، ل. ۱۹۴۹، ص ۵۲).

"ارمنیان قاراباغ و بخشی از دیگر ولایات آذربایجان ششوروی (به استثنای جمهوری خودمختار شوروی نخجوان) نسل های آن (اهالی آلبانیا) است. یعنی اهالی آلبانیای قدیم، در عین حال، اجساد عمومی بخشی از آذربایجان و ارمنیان معاصر است. از همین نقطه نظر مباحثات تاسف انگیزی که بین دانشمندان آذربایجان و ارمنستان در گرفته بی اساس هستند" (آ. پ. نوووسلسف، و. پ. پاشوتو، ل. و.

چرپنین : راه های تکامل فئودالیسم (روسی) ، م . ۱۹۷۲ ، ص ۴۲) .
 گمان میکنیم که وضعیت حاکم در دوران قدیم کاملاً آشکاراست . در تمام
 قرون وسطاء قاراباغ بخشی از وحدتهای دولتی فئودالی در آذربایجان
 بوده و " قاراباغ آران " نامیده شده است (آران نام آذربایجان شمالی
 بوده و بجای نام " آلبانیا " ایجاد شده است) . بین سالهای ۱۷۴۷ و
 ۱۸۲۲ در اینجا دولت فئودالی آذربایجان - خانخانی قاراباغ - موجود
 بوده است . بر اساس توافق دوجانبه خانخانی قاراباغ در ۱۴ مه ۱۸۰۵
 وارد ترکیب روسیه شده است . بعدها تا سال ۱۹۲۰ سرزمین قاراباغ یکی
 از دو واحد اداری آذربایجان شمالی یعنی ایالت یلیزآوتپول (گنجه) و بعد
 از ۱۹۲۰ در ترکیب جمهوری شوروی آذربایجان داخل شده است .

بدین ترتیب نظریه ای که درباره گزارش نشست با آگانگیان داده
 میشود، یعنی این حرف که " قاراباغ ونخجوان سرزمین های قدیمی
 ارمنی هستند که با آذربایجان متحد شده اند " نشانگر خوابهای توسعه
 طلبانه مجتمعی در نشست آگانگیان و علی الخصوص " پیش کسوتان "
 حزب داشناک سیون است .

در حال حاضر در این باره بسیار سخن گفته میشود که اهالی ارمنی
 داغلیق قاراباغ از نظر تعداد در اکثریت است . طبق اولین منبع رسمی
 روسی یعنی سرشماری سال ۱۸۳۲ از اهالی ایالت قاراباغ ۳۴/۸ درصد
 ارمنی و ۶۴/۸ درصد آذربایجانی بوده اند (بررسی سرزمین های روسیه در
 ماوراء قفقاز (روسی) ، بخش ۳ ، س پ ب ۱۸۳۴ ، جدول " ب ") .
 باید در نظر گرفت که بعلت جنگ ایران و روسیه در سال ۱۸۲۸ در سه سال
 اول فوج - فوج از ارمنیان ایران به قاراباغ و دیگر ایالات آذربایجان شمالی
 منتقل شده اند . در حوالی او اخر دهه هشتاد قرن نوزدهم ۵۸ درصد اهالی
 بخش شوشا واقع در داغلیق قاراباغ ارمنی و ۴۲ درصد آن آذربایجانی
 بوده است . (تقویم قفقاز برای سال ۱۸۹۶ (روسی) . بخش ۵ ، ص
 ۶۱ - ۴۸) . علی الخصوص در جریان جنگ جهانی اول همزمان با
 افزایش تعداد پناهندگان ، تعداد ارمنیان قفقاز نیز تا حدی افزایش می

یافت . بدین ترتیب " خلق آذربایجان " تحت حمایت دولت روسیه ، مقدس ترین ثروت خویش یعنی خاک ، سرزمین و خانه و کاشانه خویش را با خلق برادرارمنی تقسیم میکرد .

ولی بین سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۴۸ حوادثی در مناسبات برادرانسه خلقهای شوروی رخ داد که بیمانندبودنمی توانست هم بیمانندناشد . استالین بایک حرکت قلم ، به اخراج اجباری بیش از ۱۰۰ هزار آذربایجانی از جمهوری شوروی ارمنستان رضایت داد . خانه و کاشانه های که از قرنهای پیش مسکن چندین و چند نسل بود ویران گردید . انسانهای بیگانه هنوز هم نمی فهمند که چرا آنها را از وطن خویش در سرزمین ارمنستان محروم کرده اند . معلوم میشود که خط تبدیل جمهوری شوروی ارمنستان به جمهوری یکجنس ملی سمت و سوئی رسمی پیدا کرده است . طرح ادعای اراضی از جمهوری شوروی آذربایجان نیز بصورت سیستم درآمد . میتوان گفت که از همان وقت تا کنون این ادعاها پیوسته به شکست آذربایجان منتهی شده است . آخرین نمونه از این حوادث تحقیر آمیز جمعا دو سال دو سال پیش در بخش قازاخ به جدا گردانیدن بیش از پنج هزار هکتار زمین پر برکت کشت از آذربایجان منتج گردید .

بنظر میرسد که همه اینها یک نوع عکس العمل زنجیره ای بوجود میآورد که اینهم بطور عینی میتواند منتهی به تلاش جمهوری شوروی آذربایجان گردد . اکنون هم بین تاریخدانان گرجی ادعاهای در مورد ایالت شکی - اراضی پنج بخش آذربایجان - شنیده میشود (نگاه کنید به : د . ل . موسخلیشویلی : از جغرافیای تاریخی گرجستان شرقی (روسی) تفلیس ۱۹۸۲) . آنها در شرایطی به طرح این ادعاها اجازه داده میشود که در " یک بخش اراضی منسجم " در داخل سرحدات گرجستان شوروی بیش از ۳۰۰ هزار آذربایجانی زندگی میکند . آنها نیز مانند آذربایجانیان ارمنستان که بعد از آنکه توده بزرگ آنان در سالهای دهه ۵۰ - سزوراز این جمهوری (ارمنستان) اخراج گردید و ۱۸۱ هزار نفرش هنوز در آنجا زندگی میکنند صاحب هیچ خودمختاری ملی نیستند :

بر همه آشکارا است که خلق آذربایجان ، در دوران نوین ، جزوا ولیسـن
 قربانیان رقابت بین المللی گشته است . از سال ۱۸۲۸ باینطرف خلق
 ما به دویخش تقسیم شده است . در اتحادملل شوروی سوسیالیستی ، خلق
 آذربایجان را دولت ملی آن ، جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
 بطوری لایق نمایندگی میکند . بخش دیگر خلق ما که در آذربایجان جنوبی و در
 تبعیت ایران زندگی میکنند از هرگونه حقوق ملی محروم است . در آنجا
 زبان آذربایجانی ، تمام فرهنگ ملی بیش از ۱۰ میلیون اهالی
 آذربایجان جنوبی تحت پیگردهای بی امان است . در چنین شرایطی
 طبیعی است که تمامی امید خلق آذربایجان جنوبی به جمهوری شوروی
 آذربایجان است .

میتوان با اعتقاد گفت که دنیای شهروندی ، دنیای درونی آنانکه تلاش
 میکنند رستخیز و سعادت ملت خویش را بر اساس بدبختی دیگران مستقر
 کنند و آنانکه سخنان پیامبران کلاسیک ادبیات ارمنی و پرورده آذربایجان
 یعنی آلكساندر شیروان زاده را فراموش می کنند محدود و در وقت با راست
 آ . شیروان زاده بحق گفته است : ما وراء قفقاز همانندیک سه پایه
 است . اگر یکی از این سه پایه را بشکنی ، تمامی سه پایه خم شده و خواهد
 افتاد .

اشخاصی نظیر آ . آگانگیان نیک میدانند که خلق آذربایجان ، خاک
 قارا باغ و نخجوان را ، که از قرنهای پیش سرزمین اجداد تاریخی او بوده ، با
 همسایگان ارمنی خود تقسیم کرده و آنرا برادران معتقد به دینی دیگر
 نامیده است . اما همه اینها برای چنین افرادی کم است . آنها میخواهند
 همه چیز را بدست خود گرفته و در عین حال در تلاشند که خلق ما از حق مالکیت
 بر سرزمین خویش محروم گردد .

در اوایل قرن بیستم بعضی از دانشمندان ارمنی در مورد گرجستان نیز
 چنین ادعاهائی کرده سعی به اثبات این ادعا مینمود که " گرجستان در
 اصل گرجستان نیست ، بلکه ارمنستان قدیم است " . آن موقعها نویسنده
 بزرگ و دمکرات گرجی آیلیا چا وچا وادزه در این باره نوشته بود : " مگر

پراکندگی ارمنیان موافق با آرزوی قلبی ما است ؟ خداوند متعال به آنان نیرو و لیاقت عطف کند که در جائیکه ترک کرده و رفته اند متحد شوند . اما بگذار به ثروت دیگران چشم ندوزند ، سعی نکنند ما را از ثروت خویش محروم سازند و تلاش نکنند که با تحقیر نام ما نامی برای خویش بیابند . سرزمین ما چه وسیع باشد و چه کوچک ، بهر تقدیر ما به شما پناه دادیم ، شما را در زیر بال خویش جا دادیم و با شما عهد برادری بستیم . با ما در خانه خودمان دشمنانه رفتار نکنید" (ای . چا وچا وادزه : دانشمندان ارمنی و سنگهای که فریاد بر میاورند (روسی) ، تفلیس ۱۹۰۲ ، ص ۸۰ ، ۱۲۳) .

بختیاروهاب زاده

شاعر خلق ، عضو مخبر آکادمی علوم جمهوری شوروی آذربایجان .

سلیمان علی یاروف

دکتر علوم تاریخ ، پروفیسور

آذربایجان و زبان آن (۵)

۳-۳ مدرنیزاسیون

آذربایجان و زبان آن (۵)

۳-۳ مدرنیزاسیون

دکتر عباسعلی جوانی

منظور از "مدرنیزاسیون" یک زبان انطباق و همگامی آن با ترقی و تکامل جوانب گوناگون (اجتماعی، علمی، فرهنگی، تکنیکی و غیره) حیات بشری است. (اصطلاح "مدرنیزاسیون" چندان مناسب نیست، زیرا منظور بهیچ وجه آن نیست که زبانهای گوناگون را به گروه‌های "مدرن" و "کهنه‌شده" تقسیم کنیم، ولی تا پیدایش و تعمیم اصطلاحی بهتر و دقیقتر از این تعبیر استفاده میشود). در مورد زبان خلقها و کشورهای "در حال رشد"، "نیمه پیشرفته" و "ویا" غیرپیشتاز، مدرنیزاسیون، بالاجبار، به معنی همگامی آن زبان با زبانهای خلقها و کشورهای پیشرفته (نظیر انگلیسی) است که در مقایسه با دیگر زبانها، علی‌الخصوص در زمینه لغت درجه وسعت و دقت بیشتری دارند.

پروژه مدرنیزاسیون در حقیقت هیچ هم "مدرن" ویا ویژه قرن بیستم نیست. هر زبان در سیر تاریخی خویش ناچار به انطباق خود با شرایط نوین و تکامل اجتماعی - تاریخی شده و پروسه‌ای از تاریخ مدرنیزاسیون خود را طی کرده است. مثلاً انگلیسی در قرن پانزدهم و مجاری در قرن نوزدهم طبق احتیاجات نوین توسعه یافته و در زمینه‌های تدریس و تخصص غنی تر شده‌اند.

پروژه مدرنیزاسیون دو جنبه مهم دارد: اول توسعه لغت و فرهنگ و ثانیاً پیدایش و تکامل سبک‌ها، گونه‌ها و وسایل جدید در کار استفاده از زبان (مثلاً زانرهای جدید در ادبیات، ترتیب و نقطه گذاری در املاء،

علامات اختصار و غیره) . ما در این بحث فقط درباره جنبه نخست مدرنیزاسیون یعنی توسعه و تکامل لغات، اصطلاحات و ترکیبات بحث خواهیم کرد.

مثلاً مترجمین خوب می دانند که هنگام ترجمه متن (بخصوص متون علمی و فنی، خبر و مقاله) از انگلیسی، روسی، آلمانی و یا فرانسوی به فارسی و یا ترکی در بر گرداندن بعضی لغات دچار اشکال می شویم. یا آنان را عیناً به صورت خارجیش می نویسیم، یا یک کلمه را با چند کلمه توضیح می دهیم و یا بجای آنها کلمات و تعابیر جدیدی " ساخته " و به کار می بریم. این وضع چیز جدیدی نیست. پنجاه - شصت سال پیش زبان فارسی لغاتی از قبیل آسیب شناسی، خودکار، موشک و هوانیروز و یا تلویزیون، پتروشیمی، اپورتونیسیم و افست رانمی شناخت. تعداد لغات و اصطلاحات نوینی که در همین پنجاه - شصت سال وارد زبان فارسی گشته اند سربه هزاران عدد می زند. در این رهگذر، همچنانکه در مثالهای فوق می توان دید، یا تعابیر خارجی به فارسی ترجمه (مثلاً " آسیب شناسی ") و رایج شده و یا این که عین کلمات خارجی - عمدتاً از طریق فرانسوی و انگلیسی - در زبان فارسی تعمیم یافته اند (مانند " تلفن "، " پتروشیمی " و غیره) ولی زبان کشورها و خلقهای پیشرفته نیز بطور تدریجی ولی دائمی در حال تکامل و مدرنیزاسیون است. آنان نیز برای مفاهیم جدید تعابیر نوینی ساخته و یا کلمات و اصطلاحات مورد نیاز از زبانهای دیگری گیرند.

در ترکی آذربایجانی لغاتی از قبیل کپیر، خزنه (حمام خزینه سی)، دارقا (داروغه) بعلت عدم تطابق با زندگی معاصر کهنه شده از دایره استفاده خارج می گردند و بجای آنان کلمات نوینی از نوع قاب یوما توزو (پودر ظرفشویی) وان (وان حمام) و پولیس (پلیس) مورد استفاده قرار می گیرد. خود این تغییر و تبدیل که هزاران کلمه و لغت و ترکیب و اصطلاح را در بر می گیرد یک تظاهر پروسه مدرنیزاسیون است. ترکی آذربایجانی نیز همانند کلیه زبانهای دیگر در تمام طول تاریخ

خودپروسه^۶ ویژه مدرنیزاسیون خویش را داشته و این پروسه - بدیهی است که - ادامه خواهد یافت. اگرما مرحله نوین این پروسه - که درعین حال شاید مهمترین این مراحل است - یعنی مدرنیزاسیون در قرن بیستم را در نظر بگیریم باید دوباره خاطر نشان کنیم که ترکی آذربایجانی از واسط قرن نوزدهم به بعد، علی الخصوص در اوایل قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اولاً شروع به استناد ر دیزاسیون نموده و زمینه^۷ تشکل زبان واحد و " ادبی " ترکی آذربایجانی فراهم شده و ثانیاً در همین دوره ، ترکی آذربایجانی ، همزمان و همگام با فروپاشی فئودالیسم و نفوذ و توسعه فرهنگ ، علوم و مناسبات معاصر مهم از غرب شروع به پاسخگوئی بسه نیازهای نوین (مثل لغت سازی برای علوم و فنون جدید ، مکتب و مطبوعات) کرده است .

در سال ۱۹۱۸ با ایجاد جمهوری مستقل آذربایجان ترکی آذربایجانی زبان رسمی و دولتی آذربایجان شمالی می شود و بعد از آنکه بلشویکها این جمهوری را سرنگون کرده و جمهوری شوروی آذربایجان را در سال ۱۹۲۰ ایجاد می کنند موقعیت رسمی ترکی آذربایجانی محافظه و حتی تحکیم می شود ، اگرچه بعد از این فاصله دو ساله نفوذ زبان و ترمینولوژی روسی - این بار به صورتی منسجم تر - ادامه می یابد . در سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۲۰ در آذربایجان شوروی یک نوع بلاتکلیفی ناشی از جستجوی یک راه نهائی در زمینه مدرنیزاسیون مشاهده می شود . جریان نهائی پدید می آید که در حقیقت با همدیگر سازگارند . مثلاً از طرفی شاهد نفوذ وسیع و بی بند و بار لغات و اصطلاحات روسی و دیگر زبانهای اروپائی (از طریق روسی) از قبیل سووه ت (شورا) ، روولوتسیا (انقلاب) و آکتیا تور (تبلیغاتچی) هستیم . از این دسته لغات و اصطلاحات که بیشتر در زمینه اجتماعی سیاسی هستند بعضی جا می افتند و برخی دیگر بعدها از دایره استفاده خارج می شوند . از طرف دیگر یک نوع جریان " صافگرائی " (پوریسم) ترکی دیده می شود که در کار لغت سازی مصرانه از منابع و امکانات خود ترکی استفاده می کند . در همین

مرحله است که نه تنها برای مفاهیم معاصر و جدید تعابیر ترکی الاصل ساخته می شوند، بلکه نهضتی علیه نفوذ عربی و فارسی بوجود می آید که می خواهد زبان ترکی آذربایجانی را بصورت خالص و صاف در آورد.

کلمات و تعابیری از قبیل امکچی (زحمتکش) ، ایشچی (کارگر) ، باشقان (رئیس ، پرزیدنت) ، سایی بیل (حساب) و دیرگسی (حیوان) از جمله تولیدات این مرحله است که باز برخی از آنان جا افتاده و بخش مهمی در عمل مورد قبول قرار نگرفته و استفاده از آنان متوقف شده است. با وجود این که می گوئیم بلاتکلیفی و آزمایش ویژگی این مرحله است، ایجاد و رواج یابی بسیاری از لغات و اصطلاحات اجتماعی - فرهنگی و علمی - تکنیکی (از آن جمله صنایع نفت ، جنگ ، ریاضیات ، دستور زبان ، فلسفه ، کشاورزی و غیره) از همین دوره شروع شده است .

مرحله بعد از ۱۹۴۰ از نظر مدرنیزاسیون ترکی آذربایجانی (شمال) دوره تثبیت و استحکام ، منانت ، وفاداری به منابع و امکانات خود ترکی آذربایجانی و در عین حال پرهیز از تصنع و پوپریسم و غلبه پراگماتیسم است . در همین مرحله است که هم در زمینه های مختلف اجتماعی - فرهنگی و علمی - تکنیکی فرهنگ لغات آذربایجانی غنی می شود و هم در این رهگذر از طرفی جلوی نفوذ بی بند و بار روسی گرفته می شود و از طرف دیگر با حفظ اصل ارجحیت ترکی آذربایجانی از پوپریسم تصنعی ترکی دوری جسته و در ساختن لغات ، ترکیبات و اصطلاحات جدید به امکانات موجود و همه فهم زبان مراجعه می شود. چند نمونه : ساغلاملیق او جاغی (مرکز بهداشتی) ، مکتبدن کنار تربیه (تربیت خارج از مدرسه) ، اطراف - محیطین قورونماسی (حفظ محیط زیست) ، اورتا ویاخین منزل لی راکت لر (موشکهای میان رس و نزدیک رس) ، مجموع اجتماعی محصول (تولید ناخالص ملی) ، کوتلوی معلومات واسطه لری (وسایل ارتباط جمعی) ، سویودجو (یخچال) ، بیغماق (" گرفتن " یک نمره در تلفن) ، اوره ک ترانسپلانتاسیاسی

(ترانسپلانتاسیون قلت) ، تورشو (آسید) گئدیش (روند) وغیره .
تاکنون در آذربایجان شمالی ده ها فرهنگ لغت تخصصی (حقوق ،
طب ، کشاورزی ، نفت وغیره) منتشر شده است . با وجود این اهل نظر
آذربایجان شوروی خاطر نشان می کنند که هنوز در زمینه مدرنیزاسیون زبان
با یدکا ر متمرکز و متشکل تری کرد و نواقص ویا چندگانگی های موجود
علی الخصوص در زمینه مفاهیم جدید تر ارفع نمود .

بطور خلاصه می توان گفت که آذربایجان شوروی با امکانات و وسایلی
که در دست دارند (از قبیل رسمیت زبان ترکی آذربایجانی ، مدارس ،
دانشگاهها ، موسسات علمی و تحقیقی ، مطبوعات ، رادیو ، تلویزیون و
غیره) تا درجه قابل ملاحظه ای از عهده مدرنیزاسیون زبان خویش بر
آمده اند و کمبودها و نارسائیهائی که در این زمینه قابل مشاهده است بر
اساس همین امکانات و وسایل و در عین حال نیت و عزم آذربایجانیان
شمال اولاحل شدنی است و ثانیاً در مسیر حل قرار دارد .

در مقابل ، وضع مدرنیزاسیون ترکی آذربایجانی ایران از هر طرف که
بنگری اسف انگیز است . شایدا این هم نوعی شوخی تلخ تاریخ است که
تقریباً همزمان با رسمیت یافتن ، قوام و استحکام ترکی آذربایجانی
در شمال ، زبان ترکی آذربایجانی در ایران با سرکار آمدن رضا شاه ممنوع
شده و بصورت همه جانبه تحت تعقیب و فشار قرار می گیرد . چند و چون
این سیاست " ترکی ستیزی " و " ترکی زدائی " را قبلاً بطور مختصر
شرح داده ایم . بدیهی است که در چنین شرایطی که اساساً به یک زبان
حق موجودیت قائل نمی شوند ، مدرنیزاسیون و انطباق آن با نیازهای
معاصر جامعه نیز نمی تواند مطرح باشد .

در دوران پیش و بخصوص بعد از رضا شاه تلاشهای مهمی در جهت
مدرنیزاسیون زبان فارسی شده و مؤسساتی از قبیل فرهنگستان ،
دانشگاهها ، مطبوعات و رادیو در عین حال نویسندگان و دانشمندان در
عملی کردن این مهم نقش بسزائی داشته اند . در سایه همین کوششها و
تدابیر و ادامه بعدی آن است که ما - در شرایط کنونی - شاهد پیاپی سخگوئی

نسبی زبان کنونی فارسی به یک رشته از نیازهای مدرنیزاسیون، ایجاد رواج لغات، اصطلاحات و ترکیبات جدید برای مفاهیم نوین هستیم. نتیجه طبیعی از طرفی رسمیت دادن تنها و تنها به فارسی و تشویق همه جانبه آن و از طرف دیگر ممنوعیت، پیگردوستیزبان ترکی آنست که ترکهای ایران برای بیان مفاهیم نوین بطور تدریجی و فزاینده به لغات و ترکیبات و اصطلاحات نوین فارسی متوسل شده و می شوند که این هم، بسهم خود، به پیروسه تلاش ترکی آذربایجانی کمک می رساند. دوره یک ساله حکومت پیشه وری نیز، که ترکی آذربایجانی رسمیت یافته و به زبان عمده ادارات، مدارس، مطبوعات و رادیو تبدیل شده، فرصت تغییر و تبدیل در این پیروسه را پدیدانکرده است. آن دسته از لغات و اصطلاحاتی هم که در این دوره یک ساله احیاء و یا به تازگی وارد استفاده عمومی شده است، نتوانسته اند جایافتند و در مقابل هجوم دوباره فارسی - پس از یک سال - دوام بیاورند. لغاتی از قبیل باش وزیر، دمیریولو ویا طیاره میدانی بتدریج جای خود را به معنایهای معاصر فارسی خود یعنی نخست وزیر، راه آهن و فرودگاه داده اند. می شود گفت که مادر این دوره تقریباً اکثریت قریب به اتفاق لغات و ترکیبات و اصطلاحات جدید و مدرن را عیناً و یا با یک تغییر جزئی از فارسی و یا از طریق فارسی گرفته ایم. از آن جمله اند: سلول، شهربانی، دادگستری (بعضاً بصورت کهنه شده اش یعنی عدلیه) کارپایی، نیروی هوایی، استان، ماشین تحریر، خودنویس، نویسنده، سازمان ملل، آسید، باز (درشیمی)، خبرنگار، گوینده، موشک، ضبط صوت، دانشگاه، دانشکده، و غیره.

جالب است که خود مردم در همین مدت بطور مستقل از زبان استاندار شمال برای یک رشته مفاهیم معاصر لغات و ترکیبات ترکی، آلترناتیو، ساخته اند که رایج هم شده است، از قبیل: مدادسیلن (مداد پاک کن)، پالتاریوما شینی (ماشین لباسشویی). ولی تعداد این لغات و ترکیبات نسبت به آنانیکه مستقیماً از فارسی گرفته و به کار می بریم

ناچیزاست .

از طرف دیگر، بخصوص درس‌الهای اخیر، بعضی از مؤلفین آذربایجان با تاثیرپذیری از زبان استاندارد شمال و ترکی ترکیه لغات و ترکیباتی در نوشته‌های خود داخل کرده‌اند که هنوز همه پذیرفته شده است، مانند: دیلچی (زبان‌شناس)، راپور (گزارش) و یا اسلام‌جمهوریتی نیستن سس و سیماسی (صدا و سیمای جمهوری اسلامی).

بدیهی است که این گونه "آلترناتیو" ها هم از نظر تعداد کم هستند و هم به سختی می‌توان انتظار داشت که با درج و استفاده از این و یا آن مجله و کتاب، این تعابیر و کلمات و ترکیبات جایگزین هم‌ردیفان فارسی خود شوند که همه روزه از رادیو-تلویزیون و مطبوعات گرفته تا کوچه و بازار به کرات مورد استفاده قرار گرفته و از نظر استفاده عمومی مستحکم تر می‌شوند. ایده آل آنست که صاحبان فن بنشینند و از طریق مؤسسات ذیصلاح مربوطه (نظیر دانشگاه و مراکز علمی و تحقیقی در زمینه زبان و ادبیات آذربایجان، که گرچه قولش را داده اند ولی هنوز برپا نشده است) فرهنگ لغات ترکی آذربایجانی را منطبق با نیازهای اجتماعی - فرهنگی و علمی - تکنیکی معاصر مهیا، تکمیل و تصفیه کنند و ثانیاً - این هم پشتوانه عملی آن کوشش‌هاست، و گرنه، کار، در سطح آکادمیک محبوس می‌ماند. این فرهنگ معاصر، هم‌زمان با ادامه پیروسی مدرنیزاسیون از طریق همان ارگانها و در عین حال نشریات و غیره، در عمل مورد استفاده قرار گیرد یعنی بعنوان استاندارد به مدارس و دانشگاهها، کتب درسی، نشریات و مطبوعات، ادارات و مؤسسات رسمی و دولتی راه یابد. لازمه این امر هم همان گره اصلی مشکلات است که باز باید تکرار کنیم: رسمیت یافتن ترکی آذربایجانی.

ادامه دارد

رونیست سنگ... است

رو نیست سنگ... است

احمد علیزاده

روزیکشنبه ۱۳ تیرماه یک هواپیمای مسافربری ایران هدف حمله جنایتکاران رزمنه و آمریکائی " ونسن " قرارگرفت و کلیه سرنشینان هواپیما کشته شدند و بدین ترتیب قریب ۲۹۰ نفر انسان طعمه سیاست مرتجعانه گشتی های توپدار " امپریالیسم آمریکا و قربانی جنگ ارتجاعی ایران و عراق گردیدند. کشتار این انسانهای بی دفاع خشم نیروهای انقلابی و مترقی سراسر جهان را برانگیخت و بار دیگر پرده از چهره قلدرمنشانه امپریالیستهای یانکی برگرفت و بعد دیگری از ناحیه جنگ خلیج رانشان داد. بدون شک این اقدام جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا در ادامه سیاست عمدی این امپریالیسم جهت تحت فشار قرار دادن رژیم خمینی و کشاندن وی بی پای میز مذاکره با رژیم عراق بود و در عین حال باید با قربانی شدن ۲۹۰ نفر انسان جناحهای از رژیم که بعقل گوناگون (شکست های اخیر در جبهه های مختلف ، بحران اقتصادی و اجتماعی ، منفرد شدن رژیم در افکار عمومی جهان ، رشد موج اعتراضات توده ای بر علیه جنگ ...) خواهان پایان دادن به جنگ بودند اما مکان یا بندتابه بهانه " عواقب وحشتناک حمله هواپیما " افکار عمومی طرفداران رژیم را برای قبول آتش بس آماده سازند. این عمل جنایتکارانه نشان داد که امپریالیسم جهت اعمال سیاستهای خود به روشیوه ای دست می زند و طبعاً موج نگرانی افکار

عمومی جهان را برانگیخت . نیروهای مترقی و انقلابی کشورمان نیز بحق به اشکال گوناگون به این عمل وحشیانه امپریالیسم آمریکا اعتراض کرده و خواستار بسیج کلیه نیروها و امکانات برای پایان دادن به جنگ ارتجاعی ایران و عراق گردیدند .

در همین رابطه دواعلامیه از طرف " اتحادیه کمونیستهای ایسرا — سرداران " انتشار یافت . تاریخ هر دواعلامیه تیرماه ۱۳۶۷ بود ، در اعلامیه اول صحبت از گذشته شدن ۲۸۶ نفر و در اعلامیه دوم ۲۹۰ نفر شده است اگر از این اختلاف جزئی ؟! و لفاظی های ویژه این جریان بگذریم مضمون هر دواعلامیه یکی است شاید هم انتشار دهندگان اعلامیه تصور کرده اند اگر دوباره اعلامیه در یک تاریخ بدهند دلالت بر این است که نسبت به دیگران دوبرابر انقلابی ترند !؟

یکی از این اعلامیه ها تحت عنوان " این جنایت بی پاسخ نخواهد ماند " منتشر شده است که نقد آنرا از یک نظر ضروری می دانم . از این جهت که به خوانندگان اعلامیه مزبور و میزگرد نشان داده شود که مارکسیسم زمین تا آسمان با خرافات فاصله دارد . لنین مدتهاست که با نوشتن کتاب ماتریالیسم و امپریوکریتسیسم مرز بندی دقیقی با خرافات نموده و راه و روش اصولی را پیش پای جنبش کمونیستی جهان قرار داده است از این روبه نویسندگان اعلامیه مزبور پیشنهاد میکنم قبل از اینکه مردم را دعوت به " پیوستن به صفوف ارتش آگاه انقلاب " (منظور سرداران است) بنمایند ، فرماندهان ؟! این ارتش را به سلاح علم مجهز سازند تا آگاهانه به جنگ با خرافات رژیم قرون وسطائی خمینی بروند . بعلاوه برخورد به این اعلامیه از جهت دیگری هم ضروری است چرا که انتشار دهندگان آن با پرچم مارکسیسم ، لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون به میدان آمده و از طریق رجز خوانی ، پخش خرافات و ندیدن واقعیات و تحلیل های غیر علمی و ذهنی گرایانه آب به آسیاب دشمنان مارکسیسم ، لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون می ریزند . بزبان دیگر نقد اعلامیه مذکور ، دفاع از اصول مارکسیسم ، لنینیسم ، می باشد . قبل از اینکه از متن اعلامیه شواهدی دال

برصحت ادعای فوق بیاورم برای روشن شدن ذهن خوانندگانی که اعلامیه مزبور را ندیده اند توضیح مختصری بیان کنم .

این اعلامیه همانطوریکه گفته شد در ارتباط با حمله رزمنان و آمریکایی به هواپیمای مسافربری ایران و کشته شدن کلیه سرنشینان آن می باشد . " اتحادیه ... " خواسته است از این عمل جنایتکارانه امپریالیستهای یانکی چندین موضوع با ربط و بی ربط ، غلط و انحرافی را با صلااح جا بیان داند و مردم را از " جرقه جنگ جهانی که زودرس سوم " بترساند و آنها را زیر پرچم طبقه کارگر (بخوان اتحادیه ...) گرد آورد تا " اسلحه بدست گیرند " و " جنگ عادلانه را جهت سرنگون کردن نیروهای امپریالیستی غرب ، و شرق بسرکردگی آمریکا و شوروی و نوکران مرتجعشان (نظریات حاکمه ایران) ، سازمان دهی نمایند . فرماندهان این ارتش خیالی نیز در کیشوت و آراماده اند تا در پیشاپیش این سپاه به جنگ امپریالیستها و نوکرانشان بروند و تنها یک چیز کم دارند و آن سربازانی است که فرماندهی این دن کیشوت ها را قبول کنند .

حال با توجه به توضیح بالا به متن اعلامیه بپردازم تا عمق ساده نگری و بیهوده گوئی این عالی جنابان روشن گردد .

۱ - تیترا اعلامیه " این جنایت بی پاسخ نخواهد ماند " چه مفهومی دارد ؟ من فکرمی کنم نتیجه عملی از این شعار برای یک جریان سیاسی جدی این است که اگر ارتش منظمی در اختیار دارد به جنگ با این جنایت می رود و اگر این ، امر بهر علتی ممکن نیست یا اینکه ارتش منظمی در کار نیست از طریق جنگ پارتیزانی پایگاههای دشمن را مورد حمله قرار میدهد و اگر این نیز میسر نیست از طریق برگذاری تظاهرات یا اعتصاب غذا و ... به افشاء جنایتکاروبسیج افکار عمومی برای اعتراض به این جنایت می پردازد . حال از این فرماندهان بی سپاه باید پرسید آیا شما چه اقدامی انجام داده اید ؟ تا جائیکه من می دانم هیچ . پس چرا شعارهای تو خالی می دهید و بدتر اینکه این کار را هم تحت عنوان مارکسیسم ، لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون انجام می دهید . این کار شما اگر خیانت به مارکسیسم

نبا شد حتما فریب خود دیگران است .

۲ - در اعلامیه آمده است : " کشتار ۲۸۶ نفر توسط آمریکا غریبشادی و تحسین امپریالیستهای یانکی ، اروپائیها و دست نشاندهان منطقه ایشان را باعث گشت ... " تا جائیکه من اطلاع دارم بغیر از مارگارت تاچر که این امر برایش " قابل درک " بوده هیچ حکومتی در دنیا بدفاع از ایمن جنایت امپریالیسم آمریکا برنخواست . بعنوان نمونه گنشروزی رخا رجه آلمان که در آن زمان در مرخصی تابستانی خود در یکی از جزایر یونان بسر می برد بلافاصله مرخصی خود را قطع کرد و با سفیر ایران در آتن ملاقات نمود و تا سف خود را از این عمل اعلام داشت و با بازماندگان کشته شده گان ابراز همدردی نمود ، نمونه دیگر جلسه شورای امنیت بود که اکثریت قریب با توافق کشورهای این عمل را محکوم کردند . اینکه نیروهای انقلابی در تضادی آشتی ناپذیر با امپریالیستها و سگهای زنجیریشان قرار دارند و اینکه امپریالیستها در سرکوب و کشتار خلقها منافع مشترک دارند و واقعیت عام و کلی است ، ساده نگری خواهد بود اگر از این واقعیت عام چنین نتیجه گیری شود که در مورد هر موضوع و واقعه مشخص نیز این اتفاق آراء و منافع مشترک موجود می باشد در این مورد شواهد تاریخی فراوان موجود است . از آنجائیکه نویسندگان اعلامیه مذکور خود را نماینده تمام و کمال مائوتسه دون می دانند تنها بذکر نمونه‌ای از برخورد مائوتسه دون اکتفا میکنم . زمانیکه چین مورد تجاوز امپریالیسم ژاپن قرار گرفت این عمل در تضاد با منافع امپریالیستهای دیگر واقع گشت ، مائوتسه دون به درستی از واقعیت موجود استفاده کرد و بپای تشکیل جبهه واحد با چیانکائو متوجه و عامل امپریالیسم آمریکا رفت ، این تاکتیک نه نشانی سازشکاری مائوتسه دون و نه دال بر انقلابی بودن چیانکائو بود . بلکه این درایت مائوتسه دون و حزب کمونیست چین بود که علیرغم داشتن موضع استراتژیکی در مورد امپریالیسم آمریکا و چیانکائو متوجه ، طبق شرایط مشخص ، سیاست و تاکتیک ویژه‌ای انتخاب نمود . مارکسیسم به مای آموزد که برای جمع بندی و تحلیل درست از هر پدیده باید فاکت ها را آنچنان که هست در نظر گرفت و نه آنچنان که

ذهن ما خواستار است و آنگاه از میان این فاکت‌ها گاه را از گندم جدا نمود و سپس دست به جمع بندی و تحلیل زد. در غیر این صورت دچار ذهنی‌گری شده و از تحلیل علمی در مورد وقایع و پدیده‌ها فرسنگ‌ها فاصله خواهیم گرفت و این البته نه نشانه تفکر ماتریالیستی و برخورد دیاکتیکی به پدیده‌ها بلکه نشانه روشن تفکر متافیزیکی و برخورد ایده‌آلیستی به پدیده‌هاست.

۳ - نوشته‌اید " این پیام‌های ناپدید شده جواب بماند، با پدید آمدن آتشین از دهان تفنگ راتدارک دید... " این نیز از شا بولون‌های همیشه تکراری این آقایان می‌باشد پرسیدنی است چه کسی و یا چه گروهی و یا گروه‌هایی این جواب آتشین را با تفنگ باید تدارک ببینند، شما که در کل جنبش مترقی ایران که هیچ بلکه در کل جنبش کمونیستی ایران هیچ کس و هیچ گروهی را به غیر از خودتان قبول ندارید، خودتان هم که از تعداد انگشتان دست فراتر نمی‌روید تعداد دشمنان شما هم در بهترین حالت کفاف مشق نظامیتان را هم نمی‌دهد چگونه می‌خواهید جواب این جنایات امپریالیست‌های یانکی را که یک مسئله روز است با تفنگ بدهید؟ شاید هم خواسته‌اید برخورد استراتژیکی به امپریالیسم آمریکا بکنید بدین مفهوم که روزی خلق‌ها پوزه امپریالیست‌ها و سگ‌های زنجیریشان را بخاک خواهند مالید و در این پیروزی استراتژیک جواب این جنایت نیز داده خواهد شد، در این صورت فکر میکنم فرسنگ‌ها از برخورد مشخص به مسئله مشخص دور افتاده‌اید.

۴ - نوشته‌اید " ... جهنم بر پا گشتن بر آسمان خلیج حامل این پیام خونین ... بود که به لحظه زدن جرقه جنگ تجدید تقسیم جهان نزدیک و نزدیک ترمی شدیم ... " بزبان دیگر گویا در اثر حضور ناوگان‌های جنگی امپریالیست‌ها " جهنمی " در خلیج پدیدار گشته که در این صورت خروج آنها به رد لیلی، خلیج را به " بهشت برین " تبدیل خواهد کرد که باید پرسید ماتریالیست‌های دواآت‌ها چگونه است که اعتقاد به " جهنم و بهشت " پیدا کرده اند صرف نظر از تفکر مذهبی و اسلامی فوق، اینکه جنگ بی‌پایان امپریالیست‌ها برای تقسیم مجدد جهان امری حتمی است نباید این شبهه را ایجاد کند که شرایط کنونی جرقه این جنگ در حال زده شدن است.

فاکتهای موجود نشان میدهد که دوا بر قدرت حداقل برای یک دهه بدنبال زدن جرقه جنگ جهانی سوم نیستند و حرکتشان بسوی آرام کردن مناطق جرقه خیز است. نگاهی کوتاه به وقایع روز بطور وضوح این واقعیت را نشان میدهد. با این وجود چند نمونه می آورم: آغاز خروج ارتش تجا وزگر شوروی از افغانستان، آتش بس ایران و عراق، خروج نیروهای اشغالگر ویتنامی از کامبوج، خروج نیروهای افریقایی جنوبی از انگلانو... بهترین شاهدان این مدعا هستند.

۵ - بالاخره نویسندگان اعلامیه مذکور یادآور می شوند که " ... سرنگونی امپریالیسم کارآگاهانه انسانها را طلب میکند، کار ارتش های انقلابی پرولتری را طلب میکند، این سیستم (منظور سیستم امپریالیستی، نویسنده این مقاله) منطق و مبنای عملکرد خود را در دونا بود کردنش نیز از منطق و قوانین خاصی پیروی میکند که علم کمونیسم نام دارد، هرآنکس که خود را در سنگر سیستم دهشتبار حاکم بر جهان نمی یا بدباید بدین علم مسلح گردد و آماده پیوستن به صفوف ما جهت سازماندهی و پیشبرد طرح نابودی نظام امپریالیستی از طریق پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین در ایران بمثابه بخشی از پروسه تاریخی - جهانی نابودی کل امپریالیسم و بنسای جامعه نوین شود... بصوف ما بپیوندید... جنگ انقلابی راه چاره سریعتر تدارک ببینیم و برپا داریم... بصوف ما بپیوندید تا موانع را از سر راه کنار بزنیم و جاده آغاز زوپی شروی جنگ خلق را هموار کنیم... " جملات فوق انسان را بیاد ساکنان قلعه الموت می اندازد (البته سوء تفاهم نشود فرقه مزبور دامنه نفوذش بسیار فراتر از فرقه " اتحادیه... " می رفت) که آنقدروردمیگفتند تا از خود بیخود شده و در عالم بیهوشی ادعای خدائی می نمودند. تصور کنید تعدادی حدودا نگشتان دست در گوشه ای خارج از مرز بدور هم جمع شده اند و از آنجا که درخلسه ربانی بسر می برند این اجازه را بخود میدهند که فارغ از مسائل و مشکلات متعددی که جنبش کمونیستی میهنی ما با آن روبروست همه را برای پیوستن به صفوف خود (بهتر است بگوئیم به صف یک دوجین آدم) دعوت میکند جماعتی که حتی قادر نیست

دست به تحلیل یک پدیده مشخص بزند چگونه قادر خواهد بود امر مهم ایجاد ارتش پرولتری را جامعه عمل بیوشاندا زمائلی است که بیشتر به شوخی شبیه است تا یک امر جدی .

پیشنهاد من به نویسندگان اعلامیه مذکور این است که شما همت کنید و قدمی در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران بردارید و بقیه مسائل از جمع تدارک ارتش انقلابی پرولتری و . . . را بعهده حزب کمونیست ایران که بدون شک از وحدت کمونیستهای ایران بوجود خواهد آمد و ابگذارید .

نقطه قوت ما
ومشکلاتی بر سر راه

نقطه قوت ما

ومشکلاتی بر سر راه

خواننده گرامی

° در شماره چهارم بحثی داشتم که قهرمان تاریخی این دوره طبقه کارگر انقلابیست. شاعران و هنرمندان انقلابی و صمیمی که علیه وهن و تحقیر و بردگی انسان به فریاد آمده اند ضروریست که این نیروی رهائیبخش را دریا بند. نیروئی که مبارزه کنان پیش می رود تا بر قلعه تمام وجوه و عرصه های اجتماعی از جمله عرصه فرهنگی نیز قرار گیرد.

° در این فرصت، ضمن اشاره کوتاه به اصلی ترین مشکلاتی که در این رابطه بر سر راهمان قرار داده اند، تلاش می کنم به نقطه قوت این جریان در مقابله با این مشکلات نیز اشاره کنم. و باز دست یاری به سوی شما دراز می کنم که با نقد صمیمانه و راهگشا پیشبرنده بحث باشید.

مصلح شیخ الاسلامی (ریبوار) اردیبهشت ۶۷

مروری، هرچند سریع، بر جنبش اجتماعی طبقه کارگر در جهان نشان میدهد که این جنبش چه اندازه برفرنگ انقلابی جامعه تاثیر گذاشته و تاثیر پذیرفته است. نخستین نهضت‌های کارگری سالهای ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم در آلمان و فرانسه اثر مشخص و آشکاری بر شعرهای هاینریش هاینه داشته است که مارکس و انگلس نیز در اشاعه آنها کوشیدند. یا سالها بعد جنبش کارگران فرانسه که با کمون پاریس یادآوری می‌شود، از جمله در شعرهای "اوژن پوتیه" (شاعر سرود انترناسیونال و چند مجموعه شعر معطوف به جنبش کارگری) انعکاس می‌یافت. این‌ها علاوه بر بسیاری موارد دیگر در آثار نویسندگان و هنرمندان نشانه‌های آغاز یک جریان فرهنگی معطوف به جنبش انقلابی کارگری بود.

در ابتدای قرن بیستم، هنگامیکه جنبش کارگری در روسیه یک نیروی بزرگ اجتماعی بود و به رهبری بلشویک‌ها دست به انقلاب اجتماعی زد، چهره‌هایی چون آیزنشتاین مایاکوفسکی گورکی* و غیره کم و بیش منعکس کننده آثار هنری و فرهنگی این جنبش بودند.

در سپیده دم انقلاب اکتبر، یک جریان توده‌ای کارگری، که خود را "فرهنگ کارگری" (پرولت کولت) نامید، کوشید تا از این جریان تعریف مشخصی به دست دهد. این جریان در واقع یک نهضت فرهنگی و هنری رانیزبین توده‌های کارگر دامن زد.

* اشاره به این اشخاص به معنی پذیرفتن همه سنت‌ها و نظراتشان نیست. بلکه چه بسا منشاء بعضی مشکلات را در نظرات و آثار آنان میتوان جستجو کرد.

رهبران بلشویک، گرچه با سمپاتی نسبت به آن ولی قاطعانه، گرایش به ظاهر "چپ" و در عین حال دمکرات ماب آن راهشدار دادند و دست اندرکاران آن را، جدا، به توجه دوراندیشانه به این عرصه و بسه فرهنگ عظیم بشریت تحت ستم طبقات پیشین فراخواندند.

۵ اما شکست های بزرگی که طبقه کارگردر ابتدای قرن و نیز پس از انقلاب اکتبر از بورژوازی خورد در این عرصه هم البته تاثیر خود را گذاشت.

۵ از هنگامیکه سرمایه امپریالیستی - از اوایل قرن حاضر - قشری از طبقه کارگردر کشورهای پیشرفته به نان و نواهی رسانید (و پیامد سیاسی آن هم قدرت گرفتن گرایش رفرمیستی در میان طبقه، متلاشی شدن انترناسیونال ۲ و گردن نهادن بخشی از طبقه و بردگی مزدی بود). در عرصه فرهنگ و معنویات و به ویژه در نقد، دیرپا زود شاهد تاثیرات این گرایش اجتماعی بوده ایم. برای نمونه، آثاری هنری که گرچه به جامعه معترضند اما سودای نابودی نظام سرمایه داری را در سرندارند در ترانه ها و آفریده های هنری کارگران یا آثار مورد تمایل آنان بیشتر شد. آثاری که نظام ارزشی آنها را در سندی کالیزم، سوسیال دمکراسی، ناسیونالیسم و غیره می توان جستجو کرد. (مثلا ۸ ساعت کار را تقدیس می کنند یا این که از بیکاری صرفاً نمی نالد و غیره)

این گرایش اجتماعی، که البته نمی تواند متعهد به رهائی طبقه و بشریت از بردگی و ستم باشد، تلاش آگاهانه پیشروان طبقه انقلابی ما را برای رهائی ورهائیدن فرهنگ و هنر از دام - تارهای جامعه طبقاتی، به سخره می گیرد. پیچیدگی های خاص این عرصه را همچون مسائل لاینحل جلوه میدهد، شکست طبقه کارگردر شوروی را به رخمان میکشد و در نتیجه، آن تغییر و تحول عظیمی را که کارگران در راه جامعه انقلابی آینده می توانند در این عرصه تحقق سازند انکار می کند.

سربرآستان پیشوایان پیشین فرهنگ بشری می ساید و این پیشوایان را پیشوایان، خود (و نه پیشینیانی که پیشوای دوران های کودکی بشریت بوده اند) می شمارد. خصلت جداگانه آن تحول عظیمی را که

طبقه کارگر باروفتن مالکیت و بردگی مزدی، در این عرصه نیز خواهد آفرید نمی بیند، اینکه با سرنگونی و نابودی بردگی مادی، ارکان ایدئولوژی هزاران سالهٔ استثمار و نابرابری یعنی مالکیت خصوصی و همه خرافه‌های مذهبی و ناسیونالیستی و غیره که آن را توجیه می‌کنند درهم می‌شکند و معنویاتی واقعا آزاد از قید مادیات جهان طبقاتی و سرمایه‌داری یکی از ثمرات مارش انقلابی کارگران به سوی سوسیالیسم و کمونیسم خواهد بود، در اندیشهٔ این گرایش اجتماعی بی‌تعهد و درمانده نمی‌گنجد و در این رابطه خاک در چشم طبقهٔ کارگرمی پاشد.

° شکست دیگر طبقه مادرشوروی و در سطح جهان پس از انقلاب اکتبر نیز از جمله در این عرصه هم تا شیرمخرب خود را گذاشته است. جریانی نظیر "پرولت کولت" - که اشاره کردم - به چنان شکستی انجامید که شادکامی سخنگویان بورژوازی عرصهٔ فرهنگ و هنر (و از جمله گرایشش درماندهٔ بالا) را به دنبال داشت.

جریان تسلط سرمایه‌داری در شوروی در این عرصه نیز منجر به جانشینی کلیشه‌ها و دستورات عمل‌های تشکیلاتی به جای نقد عمیق طبقه انقلابی و همیشه معترض جامعه - طبقهٔ کارگر - گردید. به جای او مانیزم انقلابی مارکس، ممنوعیت‌ها و مشروعیت‌ها، در چارچوب تشکیلاتی احزاب ریویزیونیست قرار گرفت. چهرهٔ مشخص فرد در میان "جمع" ناپدید می‌شد، جنبه‌های خاص و ویژه پدیده‌ها - که اساسا موضوع کار هنر است - در میان عمومیت‌ها، قوانین عام و شعارها گم می‌شد. زیبایی‌شناسی کم‌اهمیت شد و هنر و هنرمند با قید و بندی شدیدتر به خدمت نظام گرفته شدند. نمونه‌های فراوانی از آثار هنرمندان و نویسندگان شوروی و کشورهای "برادر" شاهد این مدعا است.

جریان‌ات فرهنگی برخاسته از زمینهٔ اجتماعی نفوذ اینگونه احزاب در کشورهای دیگر جهان نیز به نوبهٔ خود حامل این بیماری هستند. گرایش‌ات چپ سنتی در میان کارگران و اقشار خرده بورژوازی پدیده‌های معنوی و فرهنگی از این دست نیز به ارمغان آورده‌اند.

در ایران پایگاه اجتماعی حزب توده طیف چریک وبه طور کلی —
چپ سنتی نمونه های فراوانی به دست داده اندکه برای پرداختن به نقد
آنها میدوارم قلم های دیگری به کار افتدومجال های دیگری پیش آید.
مثال کوچکی - که شایدمناسب ترین مثال هم نباشد- از سرودهای پیکار
می آورم ومی گذرم :

جزتکه نانی به دستان کارگر
چیزی نماندز زحمتش ولی
سرمایه داران به دوشش کشنداگر
درراه بهره باشدمشکلی (!!)

یک تزتئوریک به غلط منظوم شده وبوئی از شعروهنرنبرده که به جای
سرودبه خوردخلق داده می شود. گرچه گمان نمی کنم پس از سالها، حتی
دریک جمع کارگری هم خوانده شده باشد.

این گرایش کلیشه ئی - مذهبی وجدافتاده از طبقه (وحتى در برابر
طبقه قرار گرفته) میراث یک شکست دیگرماست، میراث شکست شوم ما
درشوروی است که توسط چپ سنتی به جنبش ما منتقل شده است.

° گرایش کلیشه ئی وگرایش بی تعهددرمانده ، علیرغم مخالفت یکدیگر،
نمی توانندیکی دیگری را از میدان بدرکنند. زیرا هر یک در نقطه ضعف
دیگری زندگی می کندوبا اشاره به نکبت دیگری ، وجود خود را توجیه
می نماید.

این دوگرایش:

گرایش بی تعهدبه انقلاب اجتماعی کارگری که سوسیال دمکراسی و
سندیکالیزم و فرمیزم شکل سیاسی آن است در عرصه فرهنگی نیز یک
گرایش درمانده را بوجود آورده است،

وگرایش کلیشه ئی متعهدبه سرمایه اردوگاهی که چپ سنتی حامل آن
است ، یادگار دوشکست بزرگ ما در این قرن ومشکلاتی هستند بر سر راه
ما . مشکلاتی که چالاکي وچابکی ما در عرصه معنویات را ، چالاکي ما در

رویارویی با تحمیق و تخدیر بورژوازی در عرصه فرهنگ و هنر را مختل کرده
ومی کند.

° ناگفته پیداست که حول این گرایش ها پدیده های طیف ماننندو
گرایش های جانبی دیگری نیز وجود دارد. از جمله می توان به آشکار
ونقدهائی که با نام طبقه کارگرو داس و چکش و پرچم سرخ و خلق غیره،
درواقع ناسیونالیزم خود را " رادیکال " می کنند، اشاره کرد. این جا
این اشارات را برای آغا زاین بحث ها کافی می دانم.

° اما گرایش انقلابی کارگری که امروز در حال یک بالندگی نوین است
و روز به روز پرتوان تر می شود، خونی تازه در رگهای فرهنگ و معنویات
انقلابی نیز به جریان می اندازد.

نه تنها در کردستان، که طبقه کارگریک نیروی اجتماعی آشکار را
بالنده است و قدرتمندانه به هماوردی علیه بورژوازی برخاسته، بلکه در
سراسر ایران هم کارگران به سمت آگاهی و اتحاد و قدرتمندی بیشتری گام
برمی دارند.

در جهان نیز نوید نشانه های هشیاری بیشتر و قدرتمندی جنبش انقلابی
این طبقه در میان کارگران کشورهای اروپائی به خصوص، به چشم
می خورد و طلیعه یک جنبش نوین را می توان مشاهده کرد.

فریادها امیدها و آرمانهای طبقه ما، می رود تا یک بار دیگر و هر چه
صولتمندتر در عرصه فرهنگ نیز سر بردارد.

نقطه قوت طبقه کارگر که همواره با نقد عمیق انقلابی به کل جامعه و نیز
به گذشته خود در کارگسستن همه زنجیرهاست در این عرصه نیز به درستی
می تواند مورد اتکای ما باشد. طبقه ای که هیچ نفعی در ابقای هیچگونه
بردگی و ستمگری ندارد و نابودی هرگونه ستمگری و زنجیر را که در واقع
مانع مارش انقلابیش هستند هدف قرار داده و در این رهگذر زنجیرهای
معنوی و خرافه های حافظ سیادت طبقات دارا نیز از هم خواهد گسست.
با تکیه بر این نقطه قوت، برای زمینیه اجتماعی گسترده و نیرومند شونده،
برای گسستن زنجیرهای معنوی بردگی و استثمار هزاران ساله،

زنجیره‌هایی که امروز در عمیق‌ترین اعماق، معنویات و هنر را به بند کشیده‌اند، باکی از این مشکلات نخواهیم داشت و با نقد عمیق مشکلاتی که یادگار شکست‌های گذشته است چالاک‌ترین شایسته خود را درهما وردی با ارتجاع بورژوازی وجهل و تحمیق و خرافاتش بدست خواهیم آورد.

گرد باد، می شکند

گردباد، می شکند

سرعت باد، بیدامی کرد. همه چیز در حرکت بود. همه چیزها سا بیده می شدند. صدای باد در گوش های پیچید و ذهن را می آشفته. به نظر می آمد تا چند لحظه دیگر تمام ساختمانهای کوتاه و کج و کوله به هم خاوند پیچید.

باورش مشکل بود. خانه های یک، دو طبقه ای که با خشت و گل و آجر دست ساز بنا شده بودند. اینطور در مقابل هجوم باد مقاوم باشنند. خانه های کوچک پشت به پشت هم داده، در برابر بی چشم و روتسی گردباد ایستادگی می کردند. شیروانی مسجد کوچک بی اختیار موسیقی بی نتی را می نواخت. یک برگ در راس مخروط مهاجم آزادانه می رقصید. زردی آن در اشعه نور خورشید که از درز دوا بر قطور مجال تابش یافته بود، مثال طلا می درخشید.

هیچ دکه ای، هیچ دست فروشی، هیچ ولگردی جرات چیدن بساط خود را نداشت. روزنامه فروش یک پا، نشست روی بسته روزنامه ها و نتوانست سیگارش را روشن کند. پس به افق خیره ماند و ماتش برد. تن فرسوده خویش را به عرصه مبارزه با جریان باد عرضه کرد. توپ پلاستیکی سرخ رنگ بچه ها را با دبرداشته و با شتاب می برد. کسی به دنبالش نمی دوید. طالب نگاهش را از برگ زردی که زیر پای رهگذر عجولی خرد می شد گرفت و یکبار دیگر به سر پیچ خیا بان نظر کرد. نه! کسی نمی آمد. خیال می کرد کسی جرات آمدن را نداشته است. درب سبزرنگ قهوه خانه را فشرد. با دست دیگرش دامن کت

قهوه‌ای اش را محکم گرفت که در تاراج باد، می رفت . صاحب قهوه‌خانه از وحشت هجوم هوای سرد، در را از پشت قفل کرده بسود. موج رایحه تنباکوی خیس خورده و چای کهنه دم به صورتش خورد. گرمای دلپذیر پاتوق چندساله نوعی امنیت به همراه داشت . روی نیمکت چوبی لم دادن ، چهارزانوشستن ، کت را روی شانه انداختن ، شانه‌ها را جمع کردن ، سیگار را گوشه میز چوبی گذاشتن ، کبریت را شاه و وزیر انداختن ، گهگاهی سرکشیدن و از پشت شیشه‌های بخار کرده بسه گذرگاه نگرستن ، گوش به وز وز و جرجرقلیان ها دادن ، روزنامه پهلوی دستی را دیدزدن ، جدول نیمه پررنگه کردن ، غرق در خیال شدن ، و در انتظار دوستی بودن و در انتظار چای بعدی و خیری تازه بودن و... درددل کردن . این بیگاری بود. این امنیتی بود که او دوستش داشت ، و اینکه، تعارف کند به کسانی که می خواستند پروندوپول چای خود را بدهند . :
بفرما ، مهمون ما باش ، به سلامت ! سلام برسون !

عبور هوا ، با فشار ، از لای درب چوبی قهوه‌خانه صدای فلوت می داد. فلوتی که نوازنده ناشی آن را می نوازد. تجسم اینکه مجبور نیستی برجیزی و در این هوای ناجور راه بیافتی . دلخوش کنکی بود. طالب از خالی بودن دکان دلش می گرفت . دوست داشت همه " بچه‌ها " باشند و دسته جمعی " گل بازی " کنند و از سرو صدای خود، محمود آقا را عصبانی . حرص خوردن آدمهای خوب و مهربان را دوست داشت .

ابرها به سرعت آمدند و آسمان شهر را پوشاندند. همه چیز دست بسه دست هم داده بودند تا فرار رسیدن پائیز را بباورانند. کسی فرصت نکرده بود غروب خورشید را ببیند. یکوقت چشم باز کردند و تاریکی را دیدند که همه جا را گرفته بود. در آن هوای سرد و غبار آلود، سوء سوء چراغهای روشن خانه های کوچک ، ریزان دلدچسب و امیدبخش بود. همه چیز حاکی از امیدی محزون بود.

محمود آقا بیرون رفت . لگن پراز آب زردرنگ را توی جوی آب خالی

کرد. نگاهی به آسمان. انگار ماه داشت فرار می کرد و از میان توده های ابر به دنبال پناهگاهی می گشت. سرما به جانش دوید. در لحظه چرخش نیسان بزرگ سفیدرنگ را دید که چهار نفر ریش و سوراخ حمل می کرد. چندان شش شد. دیگر نگاه نکرد. آمد تو در ب راه شدت پشت سرش بست. تصویری کرد کسی نمی تواندی خواسته و اجازه او وارد شود. رفت، و پشت دستگاه ایستاد. بی اختیار به خیابان نگرست و تنش لرزید.

ماشین سفیدرنگ گشت، همانجا بود. کسی پیاده نشده و اتفاقی نیافتاده بود.

محمود آقا پیراهن گلدار و خونین "سهیلا" را از جلوی چشمانش کنار زد و لحظه ای به خود آمد. دلش شور می زد. ته سیگارش را که لبه اجاق دود می کرد با تلنگری به زمین انداخت. کوشید دلیل شوریدگیش را بیابد. در ذهنش کاوید. چه اتفاقی می بایست بیافتد؟ چه کس دیگری در امان نیست؟ چرا زودتر تعطیل نکنم؟ ... ها؟ ...

سر کوچک و کم مویش را بلند کرد و به طالب نظری انداخت. پس از آن به نیسان سفید روبه رودقت کرد. پنجه های شمالی و ناخن های بلند ایشان را دید. خون زیر ناخنهای ایشان خشکیده بود. روی ریش دوتن از ایشان قطره های خون تازه برق می زدند. گوش هر چهار نفر در آرزوی تیزبه نظری آمد. موی پشت گردنشان فررفری بود. صدای فریاد دلخراشی به گوشش رسید. زیر لب گفت: سهیلای منه!

دست برد و از روی پیشخوان چربی گرفته، چاقوی گوشت خردکنی اش را برداشت. چشمان راننده نه سیاه بودنه سبز. نه هیچ رنگ دیگر، دو حفره خالی.

نوا فلوت لحظه ای بند آمد. جیرجیر باز بسته شدن در او را به خود آورد. چاقو را سر جایش گذاشت. چای پررنگی برای خود ریخت. طالب زیر چشمی او را پائید و جلوی پای تازه واردین برخاست.

دو شخص تازه وارد سلام و علیک پرسروصدائی کرده و نشستند. طالب در عرض دقیقه های گذشته پوسته قهوه ای پینه دست راستش را کنده بود.

حالداشت روی آن را صیقل می داد. دودل مانده بود. برخیزدوبرود آیا؟
بنشیندوبرویش نیاورد؟ پس چرا پیاده نمی شو ند؟.

غرش موتورسیکلت بزرگی از دل هیا هوی بادیه گوش رسید. همه چشم
چرخانند. گشت موتورسوار جوان وقد بلند، موتورش را پهلوی نیسان
سفیدرنگ ایستاند و با سر عرض ادب کرد. همه دیدند که اودم دراز و سُم
دارد. گوشهای پرمویش تکان می خوردند. پیاده شد و ایستاد.
جعفر صورت آبله رویش را برگرداند و زیر لب گفت: توبه کرده ست،
از توبه کرده هاست!

محمود آقا اندیشید: چرا هر کسی توبه می کند سُم درمی آره و دم؟ ...
وطپش قلبش دوچندان شد. فرصت نیافت پریشانی حواسش را آشکار
کند. جیغ آژیری قلب فضا را شکافت. لحظه ای بعد آمبولانس سفیدرنگی
به تندی گذشت. حضور سرنشینان نیسان و موتورسوار جوان بسودن
حضورشان در مجلس، محسوس بود. کسی حرف نمی زد. طالب دست
از مالش پینه پوست کنده اش برداشته بود و قوطی کبریت را با مهارت به
چرخش درمی آورد. گهگاه پکی هم به سیگارش می زد. دیگران چایشان
رانوشیده و در فکر غوطه ور بودند:

- " نه دیگه وام رونمی دند! ... حالاکه باز خریدم کردند، از وام و
این حرفها خبری نیست! بیچاره مریم! حال خیال می کنه، سر
برج همه چیز درست می شه! بیچاره چندساله که اینطور فکـ
می کنه! هه ... چه وضعیتی؟ ... بیرون چه خبره باز؟ اینها
براجی میخ شدند؟ ... اه ... گورپدرسون ... "

- " فردا صبح ببینم چه کار میشه کرد... حالانا ببینم! حرف پیشگی
حرف مفته! صبح زود پامیشم می رم! پیش خود حاجی رفاهمی
هرچی باشه شش سال ونیم براش کار کردم ... یعنی به همین
راحتیه؟! ... آقانی خوام برو! ... اینها هم که عین آینه دق
وا ستاندند جلو چشمون بی ناموسا! ... بالاخره که چی بشه ...
باید یکجوری درستش کرد! ... "

" بیچاره ننه مرده زبون بسته ... ششما هه داره می دوه ! که چی؟
که قبرپسرش روبهش نشون بدند ! که چی ؟ که بره بالاسر قبرش
شیون کنه ! که چی که یک پسرش روازدستش گرفتند ! ... خوب
بگو ننه مرده مگه فرقی می کنه ؟ بروسر قبرقیه جوونهازاربزن ! ...
اینها ، اینها هم آدمند؟ بی ناموساعین درا کولامی موندند ، ...
کاش نمی اومدم تو ! ... "

" خوب ، نون که داریم ... سبزی هم خریدم ... خوب ...
شهامت ... جرات واین حرفها ، همه ش یعنی کشک ! ...
راستی کشک هم پیدانمی شه ... با پاپائینتم دیدم بالات رو
هم دیدم ! اونوقتها که نماینده کارگرا بودی چه گلی به سرمون
زدی که حال خودت رو بوقیه رو پیشکش کردی به انجمن وهی دولا
راست می شی ، دمش رانگاه کن ... شیطونه میگه پس گردنش
رو بگیرو بگو قمرساق ! خودت برو جبهه ! دوساعت حرف زد که
آخرش بزنه به صحرای کربلا ! ... اینهاش این قمرساقهارو
چرانمی فرستند جبهه ؟ عین شاخ شمشادنشسته توما شین ...
بفرما ... جون میدند بر اشادات ! ... "

بادبریده بود . باران شروع کرده بود . محمود آقا نشست و زانوانش
را جمع کرد . هنوز خیره بود . کسی از خیابان عبور نمی کرد .

" ... دیدی دیوسها دختره رو چطور مظلوم کشش کردند ... باورم
نمیشه رفته باشه بهشت ... چه بهشتی آقا ... بچه عین دسته
گل رو پیرپرش کردند ... خودم رو بکشم و راحت بشم ... ایین
بهتره ... اما نه ! ... مگه چقدر از فروش این خرابه بعد از من
گیرشون می آد ؟ ... از گرسنگی تلف می شنند ... نیگا چطور
تیا تدر آوردند ! ... نیگا چطور زدن به درو دیوار ... با اون
شاخ و دمشون ! ... بچه رو چیکار باها س کرد ؟ ... ای خدا !
ای خدا ! این بود جواب سی سال نماز و روزه ام ؟ ! ... تف به
چشم و روت بیاد بی حیا ! ... تو خدای نامردها و آدم فروشا

هستی ! ... بی غیرت ! ... بهشت و جهنم تو همین جاست ..
همین جا ... "

طالب از جا پرید. رشته افکارش از هم برید. محمود آقایی اختیار
ضربه محکمی روی پیشخوان کوبیده بود. طالب حس کرد میدان در فیه
کهنه اش به چه می اندیشد. سهیلا را به خاطر آورد که روپوش ارمنک
طوسی رنگ به تن دارد و کتابهایش را در آغوش می فشارد. همیشه از این
که او بسته کوچک لواشک ترش را لای کتابهایش پنهان می کرد خنده اش
گرفته بود. گاهی هم تبر هندی و قره قورت ! از خودش می پرسید چرا
این دخترها از ترشی خوششان می آید؟ سهیلا را وقتی دستگیر کردند،
بین آت و آشغال توی کیف بزرگش که روی شانه می انداخت. علاوه
بر چاقوی موکت بری و نمک و فلفل و چندا علامیه کهنه شده (تسلیحاتی که
با آنها به جنگ ارتجاع می رفت) تکه ای لواشک ترش هم پیدا کرده
بودند. ما مورکمیته روسی سرمه ای رنگش را دورگردنش پیچیده بود و او را
روی زمین کشیده بود. ما موردیگری بالگد کوبیده بود توی شکمش و آن
دیگری با مشت زده بود توی دهانش .

سهیلا را وقتی انداخته بودند توی زیرزمین دوندان پیشین اش افتاده
بود.

هشت ماه بعد خبر آورده بودند که : محمود آقا ! دخترت را عقد پاد سدار
شایسته ای در اوین کرده اند !

ده ماه بعد خبر آورده بودند که : محمود آقا ! بیانهات را تحویل بگیر،
دخترت اعدامی است !

وقتی به ملاقات سهیلا رفته بودند. چهره استخوانی و زردش تکانشان
داده بود. پنجاه تومن و یک قرآن ، مهریه او را هم تحویل گرفته
بودند.

از خیابان صدای غرش موتور اسکلت شنیده شده حرکت کرد. نیشان
سفید رنگ دنده عقب گرفت و بعد دور زد. آهسته دور شد.

طالب نفس بلندی کشید. مثل آه . برخاست و رفت بیرون . باران

هم قطع شده بود. ابرهای خواستند از هم جدا شوند. نسیم سردی می وزید و برگهای زرد و شاخه های خرد شده را روی آسفالت تکان میداد. برگشت و از لای در با صدای گرفته ای گفت :

- می رم شیر خشکها رو بیارم !

جعفر عضلات پیر آبله صورتش را از هم باز کرد و گفت :

- آفرین ! شیر خشک گیر آوردی ! برای کی ؟

طالب رو برگرداند و هیچ نگفت . نمی خواست بگوید برای نوه محمود آقا ! نوه ناخواسته و بی شناسنامه اش ! طالب به آسمان نگریست . ابرهای ضخیم و فشرده جدا شده بودند . صالب موهای سینه اش را به دست نسیم خنک پائیز سپرد و دکمه ها پیش را باز کرد .

۱۳۶۴

لايه لايه

ژنيکي کارگر

لايه لايه

ژينکي کارگر

(به شوين شيعريکي "برشت" "دا هه ربه م ناوه)

زستانی ۶۵ - ۸۷

ريپوارء

لاي لاي لاي لاي

سه حه ر لاي لاي

شه وگار کردی و

من کردم

لاي

شه ونخوونيم پيوه کيشاي

سه حه ر ، لاي لاي

کاتیک له زگما شه جوولاي

چاوم حه زى له دیداری چاوانت بوو؛

بينم حه زى بون کردنی

هانای هه ناسه کانت بوو؛

ده ستم حه زى لاواندن و

زمان وگفت وگووم حه زى دوانت بوو .

لاي لاي لاي لاي

کاتیک جوولاي

- رۆله به سته زمانه که م لاي -

به قورسي قالبه خسته کان

پشتی من ده هاته ژان و

تۆش، به يه که م ته جره به ی ره نج

ئيتير شه تاسای ،

ئوڭخەي ... بەس نەبوو نەمردى ؟!

رۆلە لای لای !

لاى لای لای لای

كاتىك لە زگماتە جوولای

شادمان وتم بە بابت :

- کام دوکتور باشە کام دەرمان ؟

خستیه بیرم :

- پارە کوا ؟

ئەي نان ؟ ئەي ژيان ؟

(بىي بەش لە شادی خۆم ، لای لای)

کە دە جوولای

وت و ویرەم بوو ئە کردی :

تە ما شا کە ،

کیو کیو خستمان هەلچنیوه

گەرچی خۆمان - هەي لە بیداد -

لیي بىي بەرین

دیسان

هەردەستى وەک خۆمان

ئەيکاتە کۆشک و مالى جوان ؟

سەحەر لای لای .

هەزار بریا

لە دەسزەنجمان بە هەرەمەندبای

لاى لای دلم گولم لای لای

دووکان پزە لە نانی جوان

دەستى برسى

ناگاتە پشت شیشەي دووکان

دەبوا بە ونا نە تو تیربای

لای لای لای لای

ئاسکی ئارام نه گرتووم لای

وت و ویره م بوّ ئه کردی :

توّ که له زگما هیندسرکی

کاتیک هاتی

ده بیّ کولنه ده ربی ، لای لای

که

به ئاواتی نه مردوو

- پاش وهی ره نجی هه لگرتنی نو مانگ ونورۆژم کیشای -

تۆم ده سکه وت بوو

بابت له کار ده رکرا بوو

هیوامان به کاروبه نان له دهس دابوو

برات تامه زروی زکی تیر له شوّربا بوو

ته نیا لای مارکس و لای لینین بوو

نووسرا بوو

که چلوّ ئیمه ی کارگه ر

ده بیینه خا وه نی دواروژ

ده بیینه خپوی داها توو...

کاتیک تۆم بوو

- کچم لای لای -

له جیا تی پویلانه وشادی

سه ره خوّشی یان لی کردم ؟

بنوو لای لای.

وتیان : باب و برای خوّش بیّ

کوریش ئه بیّ

کچیش ئه بیّ

قه ی نا کا کچ بوو ئه مجاره

چارنا چاره ...

به و جوړه هه ر هه وه لى روژ
مورى كويله بوونيان لى داي
سه هر لاي لاي
له سال و زه مانىكى وا بى ره زادا هاتيه دنيا
روله لاي لاي
زه مانه يه ك

كه پووشه ك و بيسكوپيت و چورپك شپير
خوى ، سه ركه و تنه

يان مالىكى روشن و گهرم سه ركه و تنه
له م شه رى مان ونه مانا !
روله لاي لاي

بو به خيو-كردنت، روله ؛
نا چار بووم شه ركه م - شه و و روژ -

چون ،
بونايك بو تيريبى تو ،

به شداريم له
تيمى پاريزگارى ثيغتسا به كه ماندا
پيويست بوو ،

ده بوو بچمه جه ننگى نه فسه ر
جه ننگى پاسدار
جه ننگى فهرمانده ي سه ركوتگر
بچمه جه ننگى تانگى دوژمن ،
بو به خيو كردنى تو ،

من !

سه هر لاي لاي .
خنجيلانده ي خو شه ويستم !
كچم ، لاي لاي ،

سەرەنجام من ،
لە کۆری خەباتا ، ئاوا
تۆم پەروەراند ،
رۆلەم لای لای ،
ئییستا تۆم هە ی .
- کچۆلە یەکی کارگەر -
بی بەش لە چی بە هەرە مەندی یە
بۆ بە شەر ،
ژینیکی تالتر لە تاعوون
لە ریتایە .
بە لأم ،

من ، تو - گیانی دایە -
بۆ رۆژیک پەروەردە ئە کەم
شان بە شانی من و ئە وهه مووها و چاره
دەست بەدە پتە
چارانی چاری ئەم کارە .
دەس بەدە پتە ژیر رووخانی
باری قورسی ئەم دنیا یە .
لایە لایە ،
بۆن خوشتر لە گۆلم لایە .
هیچت پێ نادەن ،

بزانه !
هەرچی بی بە دەستی بیئە !
تۆم نە بیئنی شەو لە خیابان رۆژکە یئە وه !
شیرە کچیک بە ، بویرو نە گە زاوه !
رەنگە زۆر هە لکە وتوو نە بی ،
بە لأم هیوام پیتە ، سە حەر !

مل به ژینی کویله نه ده ی
 له سه فی کوپین دا عومرت زایه نه که ی !
 شه وگار کردی و
 من کردم ، لای ،
 شه ونخوونیم پیوه کیشای .
 به سرگردی مشته بچکوله کانت بم
 ههر ده لیبی بو زهرپ و چهنگی شه ری سبه ی
 خه ریکی خوٚت ناماده که ی .
 سه حه ر لای لای ،
 کچم لای لای ،
 درو و فریوم بو نه دای ،
 بلیم ،
 " شاخ و بالٚت وایه "
 به لام سه حه ر - گیانی یدایه -
 منیش بو یه ره نجم نه دا
 که سبه ی روژ
 به سیمه خارداره کانارٚ تا ویزان بی !
 یان بو چوریکٚ تا و هارکه ی !
 یان له کونجی مالا کویله ی
 چیشٚت لی نان و
 په روٚی منال
 گیژدا که وی !
 روٚله لای لای ، سه حه ر لای لای ،
 سبه ینی توٚش له م ریگادای .
 له گهل هه موو ته وان هی وا وه ک ئیمه وان
 ده ست ته ده ینه چارانی چاری ته م کاره
 تا کو ته وان
 هیزیان وه ک خاک

هه ره س بیینی !
لای لای لای لای ، سه حه ر لای لای ،
من وه ک بابت ،
تووش وه ک من وای ،
له گهل هه موو
وه ک خووم و خووت و وه ک بابت ،
ده ست له نا وده ست

بکه یینه کاری چاری که یین
تالهم دنیا یه دا چیدی
دوو جور شینسان نه بی لای لای ،
دوو جور شینسان نه بی لای لای !

سواری ماندوو

سواری ماندوو

سواری ماندوو
دابہ زیوو
لہغاوی خستبوه سہرمل ٹہسپہکھی و
ہیی کردبوو ...

ٹہسپ حیلانندی و
بہرہو ٹاسو
سواری بہزیوی بہجی ہیشت ...

x

سواری ماندوو
دہستی - بہحال - لہدہرکہدا
دایکی بہپیری یہوہات
روومہتی دایک
خہریک بوو ٹہگہٹا یہوہ
- بہپی کہنیں -

ناکا و تیک چوو
- خول و بوولیان بہسہردا کرد -
پی کہنیں و شایی دامرد
سواریہکھی چہکی پی نہبوو ...
وتی دایہ ،
کریوہیہ

سہرما وتوفی خولینہیی
ناہیلی چا و بترووکیٹی

وتی . دایه ،
 کریویه
 هور رندوویه کی قورسه
 ئاسانیه که نهوی بووه
 نهوی چهسپی زهوی بووه
 دایک ، له چهقی دهرگا دا
 هردووپی له عهرز چهقی بوو
 نهی دهزانی
 بداله پرمه ی گریان ، یا
 یا تووره بی و دهرگا داخا

وتی : دایه
 کریویه
 ریگا ون کردن ئاسانه
 ریگا ده رکردن گرانه

وتی : دایه
 دوینی شهوی له خهونم دا
 دیم ههلویهک
 بالی شکاوی کیش ئه کرد
 لهو کریوه و توفانه دا ،

خوی کرد به درزی دوو بهردا ...
 وتی . روله
 شه بی دیسان بتشارمه وه
 شه جار - نهک له چاوی دوژمن -
 له چاوی دوست شه تشارمه وه .

وتی : روله

دلم نایه بلیم

• بهخیر نه بیتهوه •

• کوا تهسپ و چهك و جل و بهرگك ؟ •

•• کوا سدری نه ترساو له مهرگ ؟ ••

*

سبهی ... دایك

بهدهم نیشهوه ههستا بوو

• دنیای بهسدر دا رووخابوو •

• ههتا سوار بووی

دلنیا بووم باری گران ههتا ههتا

شانم ههلا ههلا ناكا

ههتا سوار بووی

خهونی تیری

خهونی ههسانهوهه تهدی

ههتا سوار بووی

تهگه ر نهوکیوه کاریوایه

له خوم رائهدی دای گرم

ههتا سوار بووی

ههموو روژیک چاره روان بووم

چی هیوای دهرو جیران بووم

بهلام نیستا

• چون سدر بینمه نیوسهران ؟ •

• چون بجمه نیو دهرو جیران ؟ •

پیت وایه چی ؟

دوینی شهوی له خهونم دا

چه قولی چوم

ههلوی بی بالی ته خفکاند

پيٽ وائيد جي ؟
 ڙين هدر تالهو
 مهينت هدر ميواني ماله
 ڪريوه و توف
 جي بوولہ چار
 دستي به تال ، باري گران
 زڪي له برسان ههلگوشراو ؟
 جي بوولہ چار

شق و شلاخ و شڪه نجهو
 • پھتي ملي ثيعدام ڪراو ؟
 بو ڪوي نهروي ؟
 ڪوا دهرووي روون ؟
 ڪواني ريبازي دهرياز بوون ؟
 • بهتھماي چيٽ ؟ حسانهوه ؟
 • لاي نهوهي ڪه بهرنجي تو حسانهويه ؟
 • رولهي دايبڪي
 چار ناچاره ،
 چار ناچاره ،
 هدر زوره ڪوره ي زورداره
 خو هدر تو نيت
 - ليبره ، لهوي -
 دست هدراره
 خهريڪي چاراني ڪاره ...

x

سواری بهزیو
نهژنوی تهزی تی هاتهوه
حیلهی نهسپه تهریوه کهی
دیسان وه بن گوی هاتهوه

x

رولهی دایکی
چار ناچاره
بار شه بی بگاته مدنزل
چ کس نیه غهیری خومان
دهریا یهک دهستی تلمه زروین
زورین - وه کو خیزی چومان

سواری ماندوو
چاوی له چاو نه دزیه وه
چاوی گهراند
هزاران چاوی سه رزه نشت
هزاران چاوی به پرسیار
هزاران چاوی پر نومید
له ده ورو پشت
چاوی گهراند
له ناسوه
نهسپه کهی به ره ولای به غار
... یالی به دهم باوه داوه ...

رولهی دایکی
لیره شه پول ...
لیره ده ریا ...

کریوه و توف دیت و ده روا
نهم ناسمانه
سهزی به هور نه گیراوه

هه‌ور که رویی
ئاسمانی شین ... ئاسمانی زه‌نگ ...
هه‌تاوی گه‌ش هه‌تا هه‌تا ...
سوار هه‌ستابوو
دهستی له یالی ئه‌سه‌به‌که‌ی توند ئالابوو
لنگی له ئاوزه‌نگی قایم شه‌ته‌ک دابوو
به‌نیو کریوه و توفانا
له چاوی گه‌شاوه‌ی دایکی
به‌رو و ئاسوی روون
ئاوا بوو ...

ریبوار - زستانی ٦٤ (٨٦)

آوار

- یک شعر - قصه،
بر اساس یک رویداد در
محلات حاشیه شهر تهران

نه ! نه !

چگونه توانند ؟

چگونه توانند

خانه های این همه را

بر سرشان آوار نمایند ؟ !

با این خیال خوش

بیکر خسته را

به خواب چیره سپرد .

*

*

*

در نیمه های شب

با صدای بولدوزر و لودر و زوزه اوباش

خواب زچشمان ناباور رضا پرید

جستی زد و

بدون کلاه و برهنه پایی

در کوچه

با چشم باز

دید چگونه

دیوار از پس دیوار

بر خاک می گسترند

چنانچون

بیکر جانباختگان برچوبه های تیر

کاسه ها ، بشقاب ها ، فلاسک های آب

موکت ها و پتوهای ژنده

چون چهره رضا و همسر و همسایگان او

بی ملاحظه

مچاله آوار می شدند .

کودک گریانش

میان آجرو سیمان

در جستجوی عروسک بی دست خویش

بود .

* * *

گردو غبارو هممه خلق :

- خدارا کدام زلزله است این؟! -

سیگار تابه نیمه رسید

نه خانهای بجای ماند نه دیواری

اوباش همچنان

بابولدوزر و لودر غران

گرم جویدن

گرم گوارش دیوارهای برپا ز رنجشان

میرفت تا محله

- چون چند ماه پیش -

شود باز بیابان ،

شبها و روزهای رنج پیایی،

چون گرد و خاک و دود،

برخیزد از میان!

در کام تلخ رضا و

همسرو همسایگان او

- شب - کوچه خوابها -

آوارگی - گوئی

ابدی چهره می نمود .

با آخرین پک سیگار

شورید و گفت :

- نفت را دیگر برای چه میخواهم ؟ !
نه خانهای بجای مانده گرم کنم ،
نه اجاقی ، نه خوراکی .

پژواک حرف

همه گرم خلق بود :

- باید که آتششان زد !

برخاست ،

پا برهنه جست زد و نفت را

بر روی لودر ریخت

همسایه ها ز چار طرف

کبریت کشیدند .

- مصلح (ریبوار)

تابستان ۶۵

خروش سوگ شاعر عاشق

خروش سوگ شاعر عاشق

از زخم قلب او چکا وک خون بال میزند
خونشعله سعید
بر قلب شب نوشت :
" افراسیاب مضطرب از تیغه های صبح
در خلوت تباهی خودبانگ میزند
خورشید رابه تیر
خورشید رابه آتش شمشیر... "

*

خونشعله سعید
با آن سلام شاد در شبان شعر
بر تشنگان راه رهائی
بر ده هزار دلشکستگان
اینک
ستاره نیست
راه خیل ملیونی
به راه کاروان

*

ای شاعران رزم
مبادا زیان به کام
یا ذوالفقار در نیام
در سوگ پر خروش شاعر عاشق ندا کنیم
با نعره تفنگ
با تیرواژه ها

"هرواژه شعله وار"
آتش به پاکنیم

*

دل درجه بسته‌ئی؟

اسفندیار پیسر
گیرم دهان شعله ورش را
خاموش کرده‌ای
با "جنگلی که بروید در آفتاب خون"
"فریادگر"، بلند
با خیل ملیونی
"با عاشقان سرخ عدالت"
که هر قطره خون او -
- برایشان -
- محراب گشته است -

و خروشد به میدان

چه می‌کنی؟

از سرنوشتِ شومِ نگون تخت شاهِ قلعه بان
که خسرو را
آماج تیرو وحشیانه وحشت کرد
و باخونش
- میدان توپخانه -
- درخشم خلق -
بیدار گشت و نگون کرد
آن بخت و تاج و تخت
وحشت نمی‌کنی؟

با من چه می‌کنی؟

با صد قصیده خونبار خلق کرد
در قلب آتشین

با ما چه میکنی ؟
با ما چه میکنی که از آغاز
با چشم های باز
بی هیچ پردهٔ وهمی تورانشانه انگشت
آماج خشم ومشت کرده ایم ؟ !

از جنگ خشم ما
از پنجه گلو افشار انتقام ما
تو، باقداره و چنگال خون فشان
در قعر آتش کدام دوزخ سیاه
گورگم کنی؟

*

از خون اوست سرخ روئی با یک ها
از خون اوست سرخ روئی خسروها
از خون اوست سرخ روئی شعر رزم
خونش که پر جمی است فراراه
بر "بال ماهوای پیر آرائی"
بر "بال ماهوای رهیسدن"
بر بال ماهوای صبح وسحر گاه
می دمسد .

ریبوا - سوم تیرماه ۶۰

توضیح : بین گیومه ها از شعرهای سعید و بین دو خط تیره
از شعرهای خسرو گلسرخی امانت گرفته شده .

AIDS

ردپای "ایدز" در آزمایشگاه‌های

نظامی آمریکا

AIDS

ردپای "ایدز" در آزمایشگاه‌های نظامی آمریکا

یاکوب سگال Jakob Segal رئیس سابق انستیتو بیولوژی عمومی در دانشگاه برلین شرقی ، بوجود آمدن و گسترش ویروس بیماری AIDS را مورد مطالعه قرار داده است . او در یک مقاله‌ای که فقط در زیمباو و Zimbabwe منتشر شده است نشان میدهد که مبداء این بیماری با احتمال قوی در لابراتوار تحقیقات ژنتیکی انستیتو پزشکی علوم نظامی Fort Detrick در ایالات متحده بوده است . استفان هایم Stefan Heym - نویسنده کتابهای پنج روز دریونی و Goldsborough - که بطور اتفاقی با این مقاله برخورد کرده بود صاحبه ای با پروفیسور سگال انجام داده است که در روزنامه TAZ 18.2.87 منتشر شده است . در این جا ما این مصاحبه را که کمی کوتاه کرده ایم بچاپ میرسانیم . س- آقای پروفیسور

یاکوب سگال = من بیولوژیست هستم و سالها ریاست دانشکده بیولوژی عمومی در دانشگاه همبولد برلین بعهده من بود .

تحقیقات علمی من در زمینه پروتئین ها و بیولوژی ملکولسی بوده و هنوز هم در این مورد تحقیق می کنم . در این رابطه من در درجه اول درباره ساختار " Struktur " پروتئین ها و سیستمهای نظام یافته " Organisierte Systeme " پروتئین یعنی بمیزان سلول و دستگاههای ژنتیکی تولیدکننده پروتئین تحقیق کرده ایم

تحقیقات زیادی هم در مورد ایمنولوژی (Immunologie) علم سیستم ایمنی بدن موجودات زنده (داشته ام . همین سیستم ایمنی بدن هست که در بیماری AIDS هدمه می بینند . در تحقیقات مدرنی که در این زمینه ها شده اند اطلاع دارم و خودم نیز چندین مقاله در این باره انتشار داده ام . سه- چه چیزی باعث شد که شما شروع به تحقیق درباره منشاء ویروس AIDS کردید ؟

ج - در اصل چنین هدفی مورد نظر من نبود . در ماه اوت 1985 اما تلویزیون و سایر رسانه های گروهی این تئوری را پخش کردند که یک ویروس اساسا " بی ضرر که در بدن یک نوع میمون مشهور به میمون سبز - Meerkatze طفیلی و ارزندگی میکند از طریق دندان (گاز گرفتن) به انسان سرایت کرده و در بدن انسان به ویروس ایدز AIDS تبدیل شده است . این ادعا از نظر بیولوژیکی آنچنان بنظر من غیر ممکن آمد که پس از شنیدن آن تصمیم به تحقیقات بیشتر در این زمینه کردم . سه- چه کسی این تئوری را مطرح و پخش کرده ؟

ج - دکتر ماکس اسکس " Dr. Max Essex " این تئوری را برای اولین بار در ایالات متحده فرموله کرد . اسکس یک میکروبی شناس مشهور است . اما او این تئوری را تاکنون در هیچ مجله علمی انتشار نداده است و فقط در مقابل رسانه های گروهی به آن اشاره و در دوکنگره علمی درباره آن صحبت نموده است . از نظر من این تئوری با این جهت باور نکردنی است چون ادعا میکند که یک ویروس با تغییر مکان از بدن میمون به بدن انسان بدینسان تغییر مییابد . از این گذشته این ویروس که در بدن میمون زندگی میکند در بدن انسانهای سالمی هم در آفریقا و آمریکا وجود دارد بدون اینکه ایجاد بیماری نماید . دیگر گسونی

یک ویروس میمونی که اصولاً "مرض زانیست به یک ویروس" که برای انسان خطرناک است آنچنین پروسه پیچیده‌ای است که خارج از هرگونه احتمالی قرار دارد. در این مورد پژوهشهایی هم از طرف گروههای تحقیقاتی ژاپنی که مشهورترین آنها پروفیسور واتانابه Prof. Watanabe و همکارانش میباشد انجام یافته اند. ژاپنی‌ها با مدرنترین متدهای موجود کروموزمهای ژن‌های هر دو ویروس را با هم مقایسه کردند و به این نتیجه رسیدند که اختلاف این دو ویروس آنچنان اساسی است که دیگرگونی یکی بدیگری غیرممکن میباشد. همچنین سازمان بهداشت جهانی WHO که متخصصین واردی با آن همکاری میکنند اعلام کرده است که شباهت بین این دو ویروس بسیار ناچیز است.

س - پس شما آقای پروفیسور سگال به این نتیجه رسیدید که مطلبی که پروفیسور ماکس اسکس عنوان کرده صرفاً "تخیلی بی اساس است"؟

ج - بنظر من آگاهانه در این مورد اطلاعات نادرست داده شده. س - اگر من مقاله شمارا درست فهمیده باشم شما بررسی خود را در دو جهت انجام داده اید: از طریق ویروس‌شناسی که در آن ویروس‌های مورد نظر مورد مطالعه قرار میگیرند. و از طریق اپیدمیولوژی (Epidemiologie) که در آن تاریخچه بیماری بررسی میشود. کدام یک از دو جنبه را می‌خواهید ابتدا توضیح دهید؟

ج - شروع میکنم با ویروس‌شناسی چون دلایل در این بخش روشن‌تر است. البته باید در نظر گرفت که خوانندگان ما بیولوژیست نیستند که به مطلب وارد باشند....

س - اگر شما طوری توضیح بدهید که من متوجه شوم مطمئن

هستم که خوانندگان ما هم آنرا خواهند فهمید.

ج - اولین مقاله پژوهشی مهمی که من با آن برخورد کردم مقاله ایست از یک گروه پژوهش گرانستیتوپاستورپاریس س - درست است که ویروس AIDS اصولاً برای اولین بار در انستیتوپاریس ایزوله شد؟

ج - پروفسور Luc Montagnier و گروه او اینکار را در بهار سال 1983 انجام دادند . آنها این ویروس را در خون یک فرانسوی که در امریکابه بیماری مبتلا شده بود ایزوله کردند .
س - ولی پروفسور Montagnier این ویروس را ویروس HTLV نامگذاری نکرده است .

ج - Montagnier ویروس ایزوله شده را LAV (Lymphadenopathy Associated Virus) نامید که منظور از آن ویروسی است که باغده های لنفی در رابطه است . اودر مورد خویشاوندی این ویروس با ویروسهای دیگر مطلبی اظهار نکرده است و فقط آنرا ایزوله کرده و کشت داد .
س - پس نام HTLV III برای ویروس AIDS از کجا آمده است ؟

ج - سه ماه پس از این تاریخ (منظور ایزوله کردن ویروس در انستیتو پاستورپاریس است) در امریکاهم ویروس را ایزوله کردند . ابتدا در لابراتوار پروفسور Gallo در Bethesda در ایالت مری لند . بهر حال پروفسور Gallo این ویروس را که سه ماه قبل از آن Montagnier تشریح کرده بود توصیف کرده و به آن نام دیگری یعنی HTLV III داده است . دو ماه بعد هم یک گروه پژوهشی در ایالت کالیفرنیا ویروس AIDS را ایزوله کرد .

س - پس نتیجه میگیریم که قبل از سال 1983 کسی با ویروس AIDS آشنائی نداشت .

ج - اساساً " با عامل بیماری آشنائی نداشت و اینکه یک ویروس است فقط یک احتمال بود .

س - پس به چه علت Gallo ویروس نامبرده را که در لابراتوار او یا در لابراتوار Montagnier کشت شده بود HTLV III نامیده است ؟

ج - ویروس HTLV I که گالو (Gallo) آنرا پیدا کرده بود اگر در سلول انسانی T-4 وارد شود تولید یک نوع سرطان می کند که Lymphom نامیده میشود .
س - منظور تان سرطان لنفاوی است ؟

ج - بله HTV I بیشتر در شمال ژاپن و مقدار کمتر در کاریبیک و در ایالت های جنوبی امریکای شمالی دیده میشود در آفریقا اندر تا " حتی در اروپا در چند مورد مابا آن برخورد کرده ایم .

پس از مدت کوتاهی Gallo ویروس دیگری را از همین فامیل که باعث یک نوع سرطان دیگر میشود و به آن نام HTLV II داده است باز شناخته . از آنجا که وی تصور میکرد که ویروس AIDS هم با این دو ویروس خویشاوندی دارد به ویروس AIDS نام HTLV III داد . پروفیسور Gallo در موارد متعددی - غالباً " در مصاحبه ها - اظهار کرده است که احتمالاً " ویروس AIDS در نتیجه جهش های ژنتیکی (Mutation) ویروس HTLV I بوجود آمده است . اما گروه Montagnier در انستیتوی پاستور پس از مطالعه ساختار کروموزمهای دو ویروس یعنی دستگاه انتقال نسلی آنها به نتیجه رسیده است که اختلاف بین ساختارهای کروموزمهای دو ویروس بقدری زیاد است که دیگر گونی اتفاقی یکی به دیگری کاملاً " غیرممکن است . بررسیهای دقیق تربعدی هم که در این زمینه انجام

شدند حاکی از آن است که این دو ویروس به گروههای کاملاً متفاوتی از ویروسها تعلق دارند.

س - اجازه بدهید یک سؤال کلی بکنم ، ما مرتباً از HTLV I صحبت می کنیم فقط عده کمی معنی این کلمه اختصاری را میداند -

ج - حرف V در آخر کلمه نشان Virus است . حرف H از واژه Human (انسان) گرفته شده است . منظور از حرف T سلول T بدن است که در آن این ویروس بصورت انگل زندگی میکند .

س - چرا اسم این سلولها آونه X و یا Y ؟

ج - چون این سلول بوسیله عده تیموس Thymus انسانی تولید میشوند و این غده در گردن پشت حنجره قرار دارد . غده تیموس سلولهای T را تولید کرده و آنها از آنجا وارد گردش خون میشوند . عمل کرد جانبی بعهده این سلولها است : وظیفه آنها کنترل فعالیت ایمنی اورگانسیم زنده است . بدن ما در مقابل میکروبها و ویروسها پادزهر تولید میکند که از ترکیبات پروتئینی تشکیل میشوند و به محرک بیماری چسبیده و آنرا بی ضرر میکنند . سلولهای T تولید پادزهر را کنترل میکنند و بدون آنها پادزهر ته لبد نمی شود . باین علت وقتی ویروس AIDS به سلولهای T حمله و آنها را از بین برده و یا نافع عمل میکند تولید پادزهر قطع میشود ، مشخصه بیماری AIDS در این هست که یک سری از بیماری های که در حالت معمولی هیچ خطر جانی برای انسان ندارند بعلت نبودن پادزهر بر علیه آنها ناگهان خطرناک و مرگ آور میشوند . این بیماریها بیماریهای فرصت طلب نامیده میشوند چون آنها از نبودن مصونیت بدن استفا ده و انسان را از پای درمی آورند یکی از آنها

Interstitielle Pneumonie (یک نوع ذات‌الریه است) که نصف بیماران AIDS از آن می‌میرند. یک چهارم دیگر بنوعی سرطان بنام Kaposi-Sarkom از بین می‌روند. علاوه بر اینها بیماریهای دیگری هستند که در حالت معمولی یعنی با وجود دفاع لیت ایمنی متعارفی بدن اصولاً نمی‌توانند بروز کنند. توضیحات:

علم بررسی سیستم ایمنی بدن در برابر بیماریها Immunologie

علائم تحصیل شده خرابی سیستم ایمنی

AIDS = Acquired Immune Deficiency Syndrom

س- آقای پروفیسور برگردیدیم به تعریف کلمه HTLV تا حالا

شما تا حرف T توضیح داده اید منظور از حرف L چیست؟

ج- L این کمی گمراه کننده است: از آنجائیکه ویروس

AIDS تولید Lymphom یعنی سرطان لنفی نمی‌کنند

بلکه فقط باعث تورم غده لنفی (Lymphadenom)

میشود حرف L در کلمه HTLV III معنی کاملاً دیگری دارد

تا در HTLV I و HTLV II

س- ولی هر سه این ویروسها سلول T را مورد حمله قرار می

دهند. آیا باین ترتیب نباید HTLV I هم ایجاد AIDS کند

چون آنها هم عیناً روی سلول های T تاثیر می‌کنند.

ج- اما این ویروس سلولهای T را نمی‌کشد.

س- پس چکار می‌کنند؟

ج- ایجاد سرطان می‌کنند. ملاحظه کنید سرطان فقط در یک سلول

ایجاد می‌شود. البته این سلول بزرگ می‌شود و به یک غده تبدیل

میشود. اگر در بین یک میلیون سلول T یکی دچار سرطان شود

هنوز ۹۹۹۹۹۹ سلول T دیگر باقی می‌مانند که عمل کنند

عادی سلولی خود را ادامه میدهند.

س- این باین معنی است که HTLV I فقط یک سلول T را مورد حمله قرار می دهد؟

ج- بله و همین باعث سرطان با متاستازهای مستقریوطه میشوند (Metastas)

س- مثل انواع دیگر سرطان ؟

ج- در کروموزوم HTV I بخشی موجود است که عمل تبدیل (Transformation) را انجام می دهد، یعنی تبدیل یک سلول سالم به یک سلول سرطان دار، و درست همین بخش مهم سرطان زادر کروموزوم ویروس AIDS وجود دارد. وقتی مادر رابطه با بیماری AIDS به بیماری سرطان هم برمی خوریم این یک پدیده ثانوی میباشد. علتش بهم خوردن سیستم ایمنی خود بدن است چون همانطوریکه می دانید بیماری سرطان هم بوسیله سیستم ایمنی بدن کنترل میشود.

س- چرا اسم همه این سلولها T-4 هست و یا مثلا T-6 T-7 ؟

ج- تابحال انواعی از پروتئین های پوسته سلولی شناخته شده اند که ویروس ها خود را به آنها می چسبانند یکی از این مواد پروتئینی Okt 4 نام دارد که در پوسته سلول T-4 موجود است و به ویروس AIDS امکان چسبیدن به سلول ویکی شدن به آن را میدهد.

س- بسیار خوب- پس ما باین نتیجه میرسیم که ویروس HTLV I و HTLV III آنقدر با یکدیگر فرق دارند که نمی توان گفت که دومی از جهش ژنتیکی (Mutation) اولی بوجود آمده است و پروفوسور Gallo در این مورد اشتباه کرده است. ج- خود Gallo مدت زیادی است که دیگر از این جهش ژنتیکی صحبت نمی کند.

س- بنابراین حالا ما به این سؤال میرسیم که پس ویروس AIDS

از کجا بوجود آمده است؟ اگر از HTLV I و II تولید نشده است پس چگونه بوجود آمده است؟ و آیا اصولاً ویروس HTLV III در طبیعت وجود داشته؟

ج - البته این سؤال را عده زیادی از دانشمندان از خود کرده اند. آنها در ابتدا مقایسه کردن ویروسهای مختلفی که در این رابطه می توانند مورد بحث باشند شروع کردند. در این میان یک گروه از ویروسها مورد توجه قرار گرفتند که Leuti نامیده میشوند (ویروسهایی که تدریجاً " اثر میکنند) شما می دانید که در بیماری AIDS فاصله بین ورود ویروس به بدن و بروز بیماری بسیار طولانی است (این زمان بزبان علمی - Inkubationszeit نامیده میشود - مترجم)

در گذشته عقیده بر این بود که این مدت زمانی در حدود دو سال است. امروزه ما می دانیم که این فاصله حتی به پنج سال هم می رسد. فامیلی از ویروسها موجود است که این فاصله زمانی برای آنها با فاصله زمانی مربوطه برای ویروس AIDS برابر است. این ویروسها در بدن حیوانات هم (اسب و غیره) پیدا میشوند یکی از این ویروسها که بیشتر از همه جلب توجه کرده است ویروسی است که بویژه در ایسلند ایجاد یک نوع بیماری مغزی در گوسفندها می کند که Visna نامیده میشود.

س - چه کسانی متوجه این مسئله شدند؟

ج - مثلاً در لائبراتور Gallo و یا این ترتیب شما ملاحظه میکنید که ما نمی توانیم بگوئیم که او (یعنی Gallo) بقدر کافی درباره این مسئله کار نکرده است، برعکس او بیشتر از هر کس دیگری باعث پیشرفت مطالعه و تحقیق در این باره شده است که یکی از علل آن داشتن همکاران توانادر Berthesda میباشد.

بهر حال کروموزومهای این دو ویروس با هم مقایسه شدند

برای این کارمتهای مختلفی موجود است بهترین آنها مبتنی بر این خاصیت است که اگر دو کروموزوم روی هم گذاشته شوند قسمتهائی از آنها که مساوی هم هستند بهمدیگر می چسبند . قسمتهائی که مساوی نیستند این خاصیت را ندارند . اگر حالا کروموزوم ویروس Visna (این ویروس را ویروس مائیدی نیز میگویند که با نام Dr. Maedi است . کسی که برای اولین بار بیماری زائیده از ویروس Visna را مورد مطالعه قرار داده است) با دو قسمت مربوطه کروموزوم ویروس HTLV I مقایسه شوند فقط دو محل کوچک وجود دارند که در آن این دو قسمت مربوطه بهمدیگر می چسبند که آن دو محل هم مربوط به پروتئین هائی هستند که در تمامی این ویروسها یکسان میباشد . از این جا نتیجه میگیریم که این دو ویروس فقط یک خویشاوندی بسیار دوری با هم دارند . برعکس وقتی ویروس HTLV III با ویروس Visna مقایسه شد ملاحظه شد که این دو در ۲۳ محل مختلف بهمدیگر چسبیده اند (۲۳ قسمت یکسان دارند - مترجم) که نشان دهنده خویشاوندی بسیار نزدیک این دو ویروس بود . پس نتیجه این بود که ویروس HTLV III نه به فامیل HTLV II HTLV I بلکه به گروهی تعلق داشت که یکی از آنها ویروس Visna بود از طرف دیگر مقایسه این گونه ویروس AIDS یعنی HTLV III با HTLV I نشان داد که کروموزومهای این دو ویروس یک قسمتی یکسان دارند که در ویروس Visna وجود ندارد . س - منظور شما این است که در کروموزوم HTLV III یک قسمتی از ویروس Visna و یک قسمتی از ویروس HTLV I وجود دارد . ج - اجازه بدهید اینطور بیان بکنم که ویروس HTLV III همان ویروس Visna هست که یک قسمتی از آن با قسمت کوچکی از ویروس HTLV I عوض شده است .

س- پس می توانیم بگوئیم که قسمتی از ویروس Visna راقطع
و بجای آن قطعه‌ای از ویروس HTLV I را گذاشته است ؟
ج - بلیه کسی قسمتی از ویروس Visna را بریده و آن را با قسمتی
از ویروس دیگری عوض کرده است .

س- و این را میتوان در میکروسکپ الکترونیکی تشخیص داد ؟
ج - خود گروه Gallo این مسئله را در مقاله های متعدد و در هر
دفعه با عکسهای جدیدی که با میکروسکپ الکترونیکی برداشته
شده اند منتشر کرده است . امروزه این حقیقت مورد قبول
عموم قرار گرفته است مخصوصا " از آن زمان باین طرف کسه
آزمایشهایی با متدهای دیگر بهمین نتیجه رسیده اند .
س- بنابراین خود آقای Gallo تئوری اولیه خود را مورد جهش
HTV I به HTLV III رد کرده است .

ج - اجازه بدهید ما اینرا اینطور فرموله کنیم : اوتئوری خود را
تا باین حد گسترش داده است که به گروه Montagnier حق
میدهد که از همان ابتدا گفته بود که دو ویروس HTLV III و HTV I
آنتد رزیاد با هم فرق دارند که یکی از آن دیگری نمی تواند بوجود
بیاید . اما بگذارید این راهم بگویم : قسمتی از ویروس کسه
عوض شده است یک قسمت دلخواهی نیست ، بلکه محتوی اطلاعاتی
است برای تولید پروتئین که بوسیله آن ویروس HTLV I می تواند
خود را به سلول T-4 انسانی بچسباند . می دانیم که ویروس
Visna قادر به این کار نیست ، ولی بمحض اینکه پروتئین
مکمل پروتئین موجود در سلول T-4 به او داده میشود
اوتبدیل به یک ویروس بیماری زا برای سلول T-4 میشود .
س- منظور شما انسان است ؟

ج - بلی بمحض اینکه بیک ویروس این امکان داده شود که بتوا
خود را بیک نوعی از سلولهای انسانی بچسباند تبدیل به ویروسی

شده است که برای این نوع سلول بیماری زامیباشد.

س- اجازه بدهید خلاصه بکنم : شما از Gallo و دیگــــران اطلاع پیدا کردید که ویروس HTLV III یک ترکیبی از ج - این را آنها نگفته اند . آنها فقط نشان داده اند که ویروس HTLV III و Visna خویشاوندی نزدیکی با هم داشته - اند و در قسمتهای ساختاری زیادی تقریبا " برابر هستند . ولی در قسمتی هم که در آن دو ویروس با هم فرق میکنند قسمتی است که در ویروس HTLV I وجود دارد .

س- و این قسمت عینا " همان قسمتی است که به HTLV III امکان حمله به سلول T-4 را میدهد .

ج - البته میتوان این سؤال را هم کرد که آیا تعویض این دو قسمت بوسیله یک پروسه تصادفی بیولوژیکی هم امکان دارد . من اطلاعات خوبی درباره ژنتیک ملکولی دارم ولی تا بحال هیچ چیزی در مورد این گونه مکانیسم نشنیده ام و خواننده ام همکاران متخصص من هم نتوانستند یک مکانیسم مناسب برای این پروسه بمن معرفی کنند . ویروسها زندگی جنسی ندارند بدین معنی که کروموزومهای آنها نمی توانند مثل کروموزومهای یک مرد سرخ پوست و یک زن چینی با هم ترکیب شوند . یک راه بیولوژیکی معمولی که احتمالا" بتواند این عمل تعویض را انجام بدهد وجود ندارد . بنابراین باید گفت که HTLV III یا معلول یک معجزه است یا اینکه بکمک تکنیکی بوجود آمده است که ما از دوده قبل باین طرف میشناسیم و تکمیلش کرده ایم : مانی پولاسیون ژنتیکی ! تکنیکی است که در آن سعی میشود بوسیله تاء شیرروی کروموزومهای Gen-Manipulation ژنی آنها در جهت معینی تغییر داده .

هایم - بوسیله مانی پولاسیون ژنتیکی ؟

سگال - بلی بوسیله مانی پولاسیون ژنتیکی . واین هم فقط یک تصادف نیست که این ویروس دوهزار سال قبل بوجود آمد . بوجود نیامده است بلکه از وقتی که ما این تکنیک (یعنی - تکنیک مانی پولاسیون ژنتیکی - مترجم) را در اختیار داریم . س - بعد از اینکه اما این شیئی تولید شد زندگی مستقلی را شروع کرده و طبعاً " ازدیاد پیدا میکند . آیا همیشه بهمین شکل باقی میماند یا اتفاقی می افتد .

ج - یک ویروس بخودی خود ازدیاد پیدا نمی کند بلکه از دیاد داده میشود . ازدیاد ویروسها باین طریق صورت میگیرد که اینها خود را به یک سلول می چسبانند و باین طریق روی آنها تاء شیر میگذارند . ویروس از طریق پرده سلولی داخل آن شده و در آنجا پوسته ویروس حل میشود و کروموزوم آن به کروموزوم سلول ملحق میشود و از این لحظه به بعد ویروس قسمت بسسه قسمت در داخل سلول ساخته شده و از آنجا بخارج میرود .

س - پس خود سلول ، ویروس تازه را تولید میکند؟

ج - سلول ویروسها را یکی پس از دیگری تولید می کند .

س - پس از این لحظه به بعد سلول انسانی تبدیل به زادگاه این ویروس میگردد . سؤال دیگر من در حقیقت سؤال اصلی من است . اگر ما فرض کنیم که این ویروس بطور مصنوعی درست شده است چه کسی این کار را کرده است کسی و کجا و به چه منظوری ؟ بعنوان مثال می توان فوراً گفت که عاملی من را بایستی در میان محققین تکنیک ژنتیکی جستجو کرد .

ج - محققین تکنیک ژنتیکی حتماً " و در مرحله دوم آن محققین تکنیک ژنتیکی که یک لایرا توارنوع خصوصی در اختیار دارند . بیولوژیست ها از ابتدا در برابر تکنیک ژنتیکی و نسبت به خطراتی که این تکنیک ایجاد میتواند بکند یک موضع انتقادی داشتند .

در یک دوره اولیه هم سعی شده که این تکنیک بکلی منع شود. ولی در این مورد موفقیتی حاصل نشد چون منافع اقتصادی زیادی بر علیه آن بودند. اما حداقل موفقیت حاصل شد که یک سری ضوابط امنیتی در این مورد برقرار شوند، مثل لزوم لابراتوارهای نوع P-1 P-2 P-3 و امثال اینها.

برای کار با مولدهای بیماری فقط لابراتوار های نوع P-4 مجاز هستند. اینها لابراتوارهایی هستند که در داخل آنها فشار هوا کمتر از خارج هست و در نتیجه اگر احیاناً "بعلت وجود باد، گرد و خاک از پنجره ها نفوذ پیدا کند فقط از خارج داخل ونه برعکس امکان آن خواهد بود. البته علاوه بر آن تعداد زیاد تدارکات امنیتی دیگر هم لازم این نوع لابراتوارها میباشد. بدون در اختیار داشتن این گونه لابراتوار بعقیده من هیچ کس امروزه جرئت انجام این نوع آزمایشها را ندارد.

س- در کجا این نوع لابراتوارها وجود دارند؟

ج- این نوع لابراتوارها طبیعتاً "بسیار گران هستند. اولین لابراتوار با این شرایط که در آمریکا- من حتی فکر میکنم در دنیا- درست شد لابراتوار P-4 در ساختمان 550 فورت دتريک Fort Detrick در ایالت مریلند بود.

س- لابراتوار Fort Detrick متعلق به ارتش امریکا است؟

ج- این ساختمان 550 همان ساختمانی است که هوانوردان امریکائی بعد از مراجعه از کره ماه مدتی در آنجا بصورت ایزوله زندگی کردند. این نشان میدهد که این ساختمان همان موقع بعلت وجود ترس از مولدهای بیماری از دنیای دیگر جدا کشر تاء سیاست امنیتی را داشته است. این لابراتوار بعداً "با خرج تقریباً" یک میلیون دلار به یک لابراتوار P-4 تبدیل شد.

س- آیا در این مورد مدارکی موجود است؟

ج - بلی معلوم است . این لابراتوار در پائیز 1977 با تشریفات رسمی افتتاح شد .

س - با اطلاع افکار عمومی ؟

ج - این امر بهیچوجه پنهان نگاه داشته نشد . حالا بمحض اینکه یک لابراتوار با این خواص درست شد مورد استفاده هم قرار گرفت .

س - برای مانی پولاسیون ژنتیکی ؟

ج - برای مانی پولاسیون ژنتیکی نوع بخصوصی : مانی پولاسیون مولدهای بیماری ، چون در غیر این صورت ضرورتی به لابراتوار - P-4 نبود .

و با در نظر گرفتن اینکه تمام تکنیکهای لازم قبلاً حاضر بودند می توان با اطمینان گفت که در همان اواخر سال 1977 اولیــن محصولات این گونه مانی پولاسیون های ژنتیکی در دست بودند .

س - منظور شما همان ویروس AIDS است ؟

ج - از قبیل ویروس AIDS احتمالاً ترکیباتی از ژنهای مختلفی مورد آزمایش قرار گرفته بودند ، تجربه نشان میدهد که بشر در مقابل بیماری زاهائی که از قبیل در محیط زیست او وجود دارند قوه دفاعی از خود ایجاد کرده است . اما در برابر بیماری زاهائی که تازه وارد محیط زیست او می شوند این قوه دفاعی در بدن انسان موجود نیست . بعنوان مثال برای ویروس سرخس که از اروپا وارد آمریکا شده بود قبیله هائی چند از سرخ پوستها که با این ویروس قبلاً تماسی نداشتند تماماً " از بین رفتند این خود انترسه زیاد ارتش را به بیماری زاهای جدید توجیه می کنند .

س - پس شما آقای پروفیسور بر این عقیده هستید که در Fort Detrick روی تعداد متعددی از ویروسها کار می شد که یکی

از آنها همین ویروس مولد بیماری AIDS بود. با در نظر گرفتن این حقیقت که بیماری AIDS در خارج از لابراتوار هم دیده میشود روشن میشود که این ویروس با وجود تمام تدارکات ایمنی نتوانسته است از لابراتوار P-4 بخارج نفوذ بکند این امر چگونه ممکن بوده است؟

ج - از زمانیکه ، انتشارات کنگره امریکارا که بتازگی منتشر شده اند درباره آزمایشهایی که روی انسانها با مواد - رادیواکتیو شده است در دست داریم می دانیم که ویروسها و دیگر میکروبیهای بیماری زا هم روی انسانها امتحان شده اند : روی زندانیهای داوطلب که اکثرا " محکومیت های دراز مدت ، اغلب حبس ابد دارند. به آنها قول داده میشد که در صورت زنده ماندن آزاد خواهند شد. همیشه عده ای هم پیدا میشوند که آماده این کار هستند. حتی از زمانهای قدیم آمارها - - - - - از Fort Detrick در دست هست که حاکی از این هستند که مثلاً این تعداد انسان تحت آزمایش قرار گرفتند که این تعداد از آنها میمیرند و این تعداد آزاد شدند .

س - چه اتفاقی در مورد AIDS افتاد .

ج - بخاطر دارید من گفتم که به زندانیها قول داده میشود که در صورت زنده ماندن آزاد میشوند .

حالا اولین فاز ابتلا به بیماری AIDS خیلی شبیه یک سرما خوردگی ساده میباشد ؛ تبی که نوسان پیدا میکند اسهال ولکه های پوستی .

س - تورم غدد لنفاوی ؟

ج - این دیرتر تولید میشود . این اولین فاز بعد از چند هفته فروکش کرده و بعد از آن سالها اتفاقی نمی افتد . مواقعی هم در بعضی از بیماران یک تورم غدد لنفاوی Lymphadenom

پیدامیشود. غددکمی تورم میکنند بدون اینکه به مریض آزاری برسانند و یا اینکه باعث ضعف او بشوند. تازه یک سال ونیم تا دو سال و در بعضی موارد سه تا پنج سال بعد فعالیت ایمنی بدن از کار می افتد. در این موقع است که بیماریهای فرصت طلب بسراغ مریض آمده و باعث مرگ او میشوند. باین جهت اگر در آزمایشهای با ویروس تازه ساخته شده AIDS دیده میشود که انسان مورد آزمایش فقط به بیماری سبکی دچار شده و دوباره سلامتی خود را بدست آورد و ماهها بعد از آنهم هیچ گونه حادثه دیگری اتفاق نیافتاد این نتیجه گرفته می شد که ویروس جدیدی در بدن انسان خوب نمی تواند زندگی بکند، فقط مدت کوتاهی تاءثیر کرده و بعد از آن از بین میرود و انسان مورد آزمایش دوباره سلامتی خود را بدست میاورد طبق توضیحی هم که دادیم این زندانیها بعد از آن آزاد میشوند.

س - طبق قولی که به آنها داده شده بود؟

ج - بلی همانطوریکه به آنها قول داده شده بود Fort Detrick در مری لیند و بیفاصله مساوی از واشنگتن و نیویورک قرار دارد اینکه زندانیان آزاد شده احتمالاً در درجه اول به طرف نیویورک جذب میشوند تا بطرف واشنگتن علتش بزرگی شهر و امکان گم شدن در آن میباشد.

س - یعنی گمنامی؟

ج - عیناً " ویک محیطی از هم جنس بازها و امکان بدست آوردن مواد مخدره کسی که سالهای زیادی در زندان بسر می برد دیر بازود - عادت هم جنس بازی پیدا میکنند باین علت کاملاً قابیل فهم است که این هم جنس بازها - اینکه او از قبل این عادت را داشته و یا در زندان به آن عادت کرده است در اینجا مهم نیست - بعد از آزاد شدن از زندان

س - و مبتلا شدن به AIDS

ج - طبعا " بلی قابل فهم است که این افراد بعد از آزادی از زندان به جمع هم جنس بازان نیویورک می پیوستند . باین ترتیب قابل توضیح است که یکسال ونیم بعد - دقیقا " در اولین نیم سال 1979 اولین مبتلایان به بیماری AIDS در جمع هم جنس بازان نیویورک پیدا شدند . از طرف دیگر این مدت زمانی درست برابر مدت زمانی است که ویروس AIDS در بدن انسان بسر می برد بدون اینکه علائم بیماری بروز نکنند (Inkubationszeit) اضافه بر اینکه در مورد - کسانی که باین طریق دچار بیماری میشوند این زمان کوتاهتر است چون بوسیله تزریق طبعا " مقدار خیلی زیادتری ویروس وارد گردش خون میشود تا اینکه ویروس از طریق سرایت وارد بدن شود . مامی بینیم که زمانها خیلی خوب بهم می خورند . یک چیز دیگر هم در این میان خوب جا میگیرد : اول خیال میشد که AIDS یک بیماری مردانه است .

س - ولی AIDS که یک بیماری مردانه نماند .

ج - هم جنس بازها بیماری را بهمدیگر دادند بعدا " بیماری بوسیله معتادها - در نتیجه بکار بردن آمپولهای استرلیزه شده - بسط پیدا کرد . پلاسماهای خون هم باعث بسط بیماری شدند . تا اینکه بیماری زنان را هم گرفتار کرد . جالب توجه این است که در آفریقا نسبت زنان و مردانی که گرفتار AIDS هستند برابر بسوده .

س - شما را از آفریقا نام بردید ، این بمن فرصت طرح سئوالی را میدهد : این امر چه رابطه ای با این تئوری دارد که میگوید AIDS در آفریقا بوجود آمده و از آنجا به امریکا رسیده است . بنظر من ساده تر از هر کاری مطالعه این فاکتاست که برای اولین بار دیده شد .

چ - من قبلا" گفتم که برای اولین بار AIDS در سال 1979 در آمریکا و آنهم در نیویورک دیده شد دکتر Gottlieb در سال 1981 علائم بیماری را توصیف کرد بالاخره در سال 1981 در کالیفرنیا و بعدا " هم در شیکاگو میامی دیده شد. در اروپا برای اولین بار بیماری تقریبا " در سال 1982 ظاهر شد. در بسیاری از موارد می توان بیماری را تا منشاء آن تعقیب کرد. بعنوان مثال در آلمان فدرال بیماری برای اولین بار در بین هم جنس بازانی ظاهر شد که یک توقف طولانی در ایالات متحده راپشت سرداشتنند. اولین مبتلایان در افریقای جنوبی دو هم جنس بازی بودند که آنها هم از یک مرخصی در ایالات متحده برگشته بودند. در افریقای جنوبی، جایی که جدائی شدیدی بین نژادهای مختلف حاکم است بین سیاهان اصلا" بیماری AIDS تا حال دیده نشده در چندین کشور می توان نشان داد که AIDS بوسیله پلاسما های خونی که منشا " امریکائی دارند باین کشورها آمده است .

س - بنا بر این یک بیماری AIDS اولیه که منشاء افریقائی داشته باشد هرگز موجودیت نداشته است ؟

ج - حتی یک مورد هم شناخته نشده است .

س - ولی غالبا " از Kinshasa پایتخت زئیر (Zaire) بعنوان جهنم AIDS نام برده میشود .

ج - در Kinshasa در سال 1985 از هر صد هزار نفر ۲۷ تا ۳۰ نفر مبتلا به بیماری AIDS بودند در همان سال در سانفرانسیسکو از هر صد هزار نفر ۲۵ بیمار مبتلا به AIDS وجود داشت . از این جا سؤال این است که جهنم AIDS کجاست ؟ ولی اجازه بدهید چند فاکت نام ببرم در سال 1985 سازمان بهداشت جهانی WHO خبری انتشار داد که طی آن اولین موارد بیماری AIDS که در افریقا دیده شد در سال 1983 بود من خود نیز مدارک دیگری را مطالعه کردم

وتنها خیرازیک مورد بیماری AIDS در آفریقا که قدیمی تر است
پیدا کردم : از دسامبر 1982 .

س - این قدیمی ترین مورد AIDS در آفریقا است ؟

ج - قدیمی ترین آن - یکسال بعد از ظاهر شدن بیماری در اروپا .

س - و سه سال بعد از اینکه بیماری در نیویورک دیده شده بود .

بنظر من این امر اجازه این نتیجه گیری را میدهد - نتیجه -

گیری اینکه قابل اثبات است - که AIDS از آفریقا نیامده است

نه از سیاهان آنجا و نه از میان سبزهها منظورم میمونهای سبزه است .

ج - یک دلیل قابل ذکر دیگر مورد نایروبی است (Nairobi) در

این کشور و طبقه از زنان خود فروش وجود دارند ، یک طبقه از زنان

قیمت که مشتریهای آنها بدون استثناء مردان بومی آنها هستند

طبقه دیگر " A " گران قیمت هستند و در خدمت سیاهان پولدار

و سفیدپوستان از قبیل توریستهای خارجی ، بازرگانان

تکنیسینها و امثالهم میباشند . در معاینه ای که از زنان

هر دو گروه بعمل آمد معلوم شد که در گروه اول هیچ کس بیه

بیماری AIDS مبتلانیست ، در صورتیکه ۵۰٪ زنان گروه دوم

حامل ویروس بیماری هستند . ظاهراً " این زنان ویروس بیماری

را نه از مردان بومی بلکه از مسافرانی گرفته اند که از جاهای

دور دست آمده بودند .

و یک دلیل آخری : در کنگره ای راجع به بیماری AIDS که در ماه

ژوئن سال 1986 در پاریس برگزار شد در حداقل ۱۷ سخنرانی نشان

داده شد که AIDS از آفریقا نیامده است بلکه منشأ آن نیویورک

بوده است .

س - در جاهای مختلف می خوانیم که ویروس AIDS در سرمهائی

قابل تشخیص هستند که چندین دهه قبل که شروع آن سال 1953 ذکر

میشود - به منظورهای دیگری در آفریقای مرکزی تهیه و بعد

بصورت یخ زده نگاهداری شده اند . البته این امر با ادعای شما که ویروس AIDS مصنوعا " و آنهم در سال 1973 ساخته شده است در تضاد میباشد .

ج- این داستان را راجع به سرم های قدیمی چندین بار در رسانه های گروهی خوانده و متاسفانه در بحث هایی از همکاران متخصص خود نیز شنیده ام . داستان باین صورت نقل میشود که در سرم- های خیلی قدیمی که در افریقا تهیه شده اند ویروس AIDS وجود ندارد بلکه پادزهر بر علیه ویروس . در واقع در سال 1985 مقاله هایی منتشر شدند که از وجود این گونه پادزهرها در این سرمها گزارش دادند . مقاله ای که غالبا " در این رابطه نام برده میشود مقاله ایست از Nehmias ویروس شناس بلژیکی و گروه او میباشد . گروه نامبرده در Kinshasa پایتخت زئیر ۶۷۲ سرم را که در سال 1959 تهیه شده بودند مورد آزمایش قرار داده و دیدند که ۹۰/۴% آنها AIDS مثبت بودند (این به این معنی است که در خون شخصی که سرم مورد آزمایش از خون او تهیه شده بود پادزهر بر علیه ویروس AIDS وجود داشته است - مترجم) بعلت تجربه هایی که خودم درباره سرمهای کنسرو شده قدیمی داشتم فورا " این سوء ظن برایم ایجاد شد که مدت طولانی که این سرمها نگهداری شده اند احتمالا " روی خواص مشخصه پادزهر تاء شیر گذاشته و چیزیکه در این جا بعنوان پادزهر AIDS تشخیص داده شده صرفا " عکس العمل هایی هستند که انواع دیگر پادزهرها هم در این آزمایشها از خود نشان میدهد . من هم تنها کسی نبودم که این فکر را کردم .

س - آیا دلیلی برای نظر خود دارید آقای پروفیسور

ج - بلی معلوم است در این میان چندین محققین همان آزمایشها را با متدهای بهتری تکرار کرده و باین نتیجه رسیده اند

که موفق به تشخیص پادزهر ویروس AIDS در این سرمهای قدیمی نیستند. قبل از همه خود Nehmias و گروه او در سال 1986 همان سرمها به علاوه سرمهای دیگری از سالها 1967 و 1980 - جمعا " 1213 سرم مختلف را آزمایش کردند. نتیجه این بوده که 1212 از آنها AIDS منفی (یعنی بدون پادزهر بر علیه ویروس AIDS مترجم) بوده و تنها یک سرم عکس العملی مثبت غیر نرمالی داشت. ولی منشاء این سرم روشن نبودند تاریخ تهیه آن ونه مرضی که سرم از خون او تهیه شده بود. بدنبال این نتیجه گیری Nehmias گزارشی منتشر کرده و اعلام کرده که نتایج پیشین زائیده بکار بردن تکنیکی نامناسب بوده و حال او با اطمینان می تواند بگوید که تا سال 1980 در آفریقا مولد بیماری AIDS وجود نداشته.

س - پس به چه علت این ادعا مرتب تکرار میشود که منشاء AIDS آفریقا است بیماری بوده دردهات آفریقا که از آنجا بطریق عجیب و غریب بدهکده مائها تان آمده است!

ج - تصحیح یک ادعای غلطی که میشود بسیار مشکل است: مجله تحقیق درباره AIDS-Forschung که در مونیخ چاپ میشود نتایج جدید Nehmias را بدرستی چاپ کرده است اما تیری که در این مجله برای این مقاله انتخاب شده است عبارتست از "ویروس AIDS از سال 1959 باینطرف در آفریقا وجود دارد" یعنی عینا "خلاف محتوای خبری که زیرا این تیتر آورده میشود. اما هنگامیکه همکارانی که قاعدتا "باید مقاله های متخصصین را خوانده باشند، در رسانه ها و در بحث ها هنوز از این عقیده پشتیبانی میکنند که منشاء AIDS آفریقا است آنوقت باید گفت آکه ایشان آگاهانه اطلاعات غلطی پخش میکنند هدف این اقدام فقط می تواند این باشد که هدف

امریکائی AIDS را کتمان کنند .

س - پس ما می توانیم بطریق زیر خلاصه کنیم :

۱- ویروس AIDS یک محصول مصنوعی با اسم علمی آن Chimäre میباشد که در محلی تولید شده است و شما بر این عقیده هستید که ایمن محل ساختمان ۵۵۰ خورت اتریک است .

۲- بنظر من شما بطور قانع کننده ای نشان دادید که بچه نحوی این ویروس از این ساختمان بیرون وبه نیویورک آمده و از آنجا مارش فاتحانه و در عین حال غم انگیز خود را در دنیا شروع کرده است . از طرف دیگر استدلال شما صرفاً " بر مبنی علائمی است که شما جمع آوری کرده اید متأسفانه کسانی که ویروس AIDS را در بدن خود از خورت اتریک بخارج حمل کرده اند احتمالاً " دیگر زنده نیستند و نمی توانند اطلاعاتی در این مورد بدهند کسانی که ویروس AIDS ساخته اند تنها در یک دادگاه امریکائی و یاد برابریک کمیسیون کنگره امریکا در این مورد سخن خواهند گفت . . .

ج - البته اگر دولت امریکا به آنها این اجازه را بدهد . اما این امر مهم نیست ، هر دادگاهی این نوع استدلالی که در اینجا انجام شد قبول میکند . من در اینجا یک زنجیری از دلایل قانع کننده برایتان ارائه کردم . یک موضوع را هم باید در نظر داشته باشید غیر از توضیحی که من اینجا دارم هیچ تئوریکه از نظر علمی قابل قبول باشد نمی تواند بوجود آمدن ویروس AIDS را بطور طبیعی و یا مصنوعی و اینکه بیماری برای اولین بار در نیویورک پیدا شده است توضیح بدهد . تا آن حدی که یک تئوری علمی می تواند مطمئن باشد ما می توانیم بگوئیم که ویروس AIDS در امریکا بوجود آمده است .

ترجمه از هفته نامه "پرچم سرخ" ارگان رسمی حزب مارکسیست

لنینیست آلمان MLPD

گورانی پارچه چنانی "سیلزی"

گورانی پارچه چنانی "سیلزی" له شیعره کانی هاینه -

ته نانهت فرمیسکیک
له چاوی بی نوورا
نه ماوه •
له پشته دهسگاوه
به دیانه کروژی
خهریکی ته ونین و
به دهستی تووره یی ده نووسین :
هو ئه لمان !
کفنه کت بو ئه چینین
- پوی له عنهت ، تانی قین -
به بهری چینینی کفنه وه
سی له عنهت ده نیرین •

x

سی له عنهت •
له عنهتیک ئاراسته ی ئاسمان ،
که سه ری سوجه مان له حه نای دانه وان
به سه رمای زستان و به ژانی برسیه تی
به هیوای خورایی
به دوعای پرو پووج
نزامان بر ده لای
که پی مان پی که نی
که پی مان پی که نی
• به سووکی خستینه به دهستی زالمان •
کفنه کت ، پوی له عنهت ، تانی قین ،
کفنه کت بو ئه چینین •

x

سی له عننهت ،

له عننهتیک بو سولتان

- شای خاوهن شکوکان -

که دادی نه پرسیین

خراپتر ، ئاخرین قرانی دهسکهوتی رفاندین

فرمانی دهسریژو کوشتاری ده رکردین •

کفنه کهت ، پوی له عننهت ، تانی قین ،

کفنه کهت بو ئه چنین •

x

سی له عننهت ،

له عننهتیک ئاراسته ی نیشتمان

که تییدا ، هه ره سه ره مه و هه ره عاره ده بشکوی ،

که تییدا ، گهنده لی ورزیویی هه رکرم هه ل دینی •

کفنه کهت ، پوی له عننهت ، تانی قین ،

کفنه کهت بو ئه چنین •

x

که ئیمه

وهك مهكو

له ژیر چه رخی کارا

له ده رای مهینه تی رهنجی بی ئه ژمارا

گیروده ی هات و چوین

خه ریکی چینی کفنی توین ،

هو پیری ئهك کهوته

هو زورهان •

کفنه کهت ، پوی له عننهت ، تانی قین ،

کفنه کهت بو ئه چنین •

به بهری چینی کفنه وه

سی له عننهت ئه نیرین • • • • از شعرهای هایینسه

شا عرا لمانی ، دوست و معا صر ما رکس

ترجمه کردی از : مصلح (ریبوار)

نامه‌های رسیده

نامه‌های رسیده

دربخش نامه‌های رسیده در شماره ۴ مجله میزگرد نامه یکی از مدافعان حزب کار به چاپ رسیده که حاوی مطالب ناصحیحی می باشد، مطالبی که انتظاری رفت با روشن شدن ماهیت دبیر اول و مؤسس حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران، امروز دیگر بر اعضا و هواداران این حزب روشن گشته باشد.

مخاطب نامه منتشره آقای دکتر پارسا بناب می باشد که سعی نموده به معرفی تاریخچه احزاب و سازمانهای سیاسی (قبل و بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷) به پردازد. نویسنده که خود را " هوادار ساده " حزب کارگر می نامد، در صدد برآمده است که چگونگی تشکیل حزب کار (حزب کمونیست کارگران و دهقانان سابق) را روشن سازد. اما چه خوب بود که ایشان اگر واقعاً " هوادار ساده " این حزبندنگارش چگونگی تشکیل حزب مزبور را که لازمه آگاهی دقیق بر آنست به عهده " هواداران غیر ساده " و مطلع و از همه بهتر اعضا مجرب حزب می گذارند نوشته آقای پارسا بناب دقیق و روشن نیست و حتی بخشاً ناصحیح می باشد اما آن " روشنی " که مدافع معترض بر قلم آورده عین تاریکی و به مراتب ناصحیح ترمی باشد. اگر ایرادات نوشته اولی را بتوان به حساب نا آگاهی و بی مبالاتی " تاریخ نویس " قلمداد کرد، به زحمت می توان مطالب نوشته اعتراضی را دال بر صداقت و عدم آگاهی دانست و بیشتر بنظر می رسد تلاشی است برای وارونه جلوه دادن حقایق.

نویسنده به آقای پارسا بناب اعتراض کرده که این مطلب کسه نوشته اید: " حزب از سازمان م - ل توفان منشعب شده، بنظر من درست نبوده، چون اکثریت کمیته مرکزی سازمان م - ل توفان در ادامه چهارده سال مبارزه به سال ۱۳۵۶ با اکثریت آراء کمیته مرکزی

اقدام به تشکیل حزب طبقه کارگرایان (حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران) نمودند و فقط تنی چند (آن چه که من می دانم) در همان مواضع قبلی باقی مانده و پس از مدت خیلی کوتاه بنام " سازمان راه آینده " به فعالیت خود ادامه داده و می دهند. یعنی پس از تشکیل حزب وجود عینی سازمان توفان سابق آنچنان ملموس نبوده و آن چند نفر هم با این که در همان اوایل نام سازمان واسم روزنامه توفان را با خود حمل می کردند، در مدت کوتاه بنام " راه آینده " به فعالیت خود ادامه داده اند. در حقیقت این چند نفر بودند که از این تشکیلات با چهارده سال مبارزه انشعاب کردند. " نقل از میزگرد شماره ۴

این خطوط چه در محتوی و چه در کاربرد کلمات بی اختیار انسان را بیاد کتاب معروف دبیر اول حزب " اسنادی از چهارده سال مبارزه کمونیستهای متشکله در توفان برای احیاء حزب طبقه کارگرایان " می اندازد که در آن سعی شده بود با تحریف واقعیات ، اتهام زنی و لجن پراکنی به سازمان توفان و بخصوص به رفیق فروتن ، به انشعاب کشاندن سازمان توفان و تشکیل حزب کمونیست کارگران و دهقانان را توجیه نماید و ماهیت اپورتونیستی رهبر حزب را که پشتیبانی حزب کار آلبنانی را نیز به یدک می کشید آرایش نموده و او را تا سرحد بزرگان مارکسیسم - لنینیسم بالا برد. اما اگر آن زمان عده ای فریب شیادی ، دروغها و تحریفات سنجر را خوردند و بنا به دستور او ، این " رهبر کمونیستهای متشکله در سازمان توفان " در کنگره مؤسس حزب در فرانسه جمع شدند ، کیسه بر سر کشیدند و برای پنهانکاری بیشتر ، از بحث و صحبت خودداری ورزیدند تا صدا ایشان توسط یکدیگر شناخته نشود و به رد و بدل نمودن یادداشت و قرائت آن توسط دبیر اول بسنده کردند و بدین گونه حزب را بدون ، نظر خواهی از اعضاء سازمان توفان و حتی هیئت مرکزی آن اعلام نمودند ، امروز دیگر خنده آور است که همچنان از " چهارده سال مبارزه کمونیستهای متشکله در توفان " حرف زد. اکنون که چند ساله است که خود حزب کار نیز بالاخره به ماهیت سنجروبی پایه بودن

تحریفات و لجن پراکنی های اوپی برده و او را اخراج کرده است ، جای تعجب است که حتی " هوادار ساده " این حزب به بیهودگی این ادعا که " در ادامه چهارده سال مبارزات ایدئولوژیک که معتقد به پروسه تشکیل حزب بودند " پی نبرده باشد. این " هوادار ساده " انگار هنوز با خواندن کتاب " چهارده سال مبارزه " سنجرمدافع حزب کار می باشد. وی مدعی است که " کمونیستهای مشکله در توفان " به سال ۱۳۵۶ با اکثریت آراء کمیته مرکزی اقدام به تشکیل حزب طبقه کارگرایان (حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران) نمودند و فقط تنسی چند ... " برای اطلاع این مدافع و برای این که یک بار برای همیشه هواداران و اعضای " ساده " از " سادگی " در بیابند و به حقایق دست یابند توضیح زیر لازم است .

۱ - در آخرین کنفرانس سازمان توفان که جهت رسیدگی به اختلافات درون رهبری آن زمان و حل بحران درون سازمان تشکیل شده رهبروبانی حزب شرکت نکرده و تشکیل حزب را اعلام داشت . پنج تن از اعضای هیئت مرکزی این گونه تشکیل حزب را محکوم کردند و تنها یک نفر از هیئت مرکزی به حزب پیوست . در نتیجه از هیئت مرکزی سازمان توفان (در سال ۱۳۵۶ زمان انشعاب) تنها دو نفر (از هفت نفر) دست به تشکیل حزب زدند . (عجب اکثریتی !؟) . سنجر که معرف حضور همه هست و آن دیگری هم بنا به مصداق " کیوترا کیوتر ، باز با باز " اگر پیرونده ای به سیاهی سنجر نداشته باشد حداقل می توان گفت که مدتهاست که دست از کار سیاسی کشیده و به کار خود مشغول است .

۲ - پس از این انشعاب که سازمان توفان را به سه قسمت تقسیم کرد ، بخشی از رفقا و نه " فقط تنی چند " بنام سازمان توفان همچنان به کار ادامه دادند و برخلاف نوشته مزبور " پس از مدت خیلی کوتاه " بلکه تا بهار سال ۱۳۶۰ یعنی حداقل چهار سال بعد این بخش از رفقا متحداً و فعالانه عمدتاً در ایران فعالیت نمودند . در بهار سال ۱۳۶۰ در سازمان

توفان دوباره انشعاب رخ داد. اقلیت این انشعاب " راه آینده " را تشکیل دادند و اکثریت همچنان تا مدت کوتاهی نشریه توفان را منتشر می کرد تا بتدریج تقریباً بطور کامل از هم پاشید.

۳ - معلوم نیست این مدافع حزب کاربرچه مبنی مدعی می باشد که " پس از تشکیل حزب وجود عینی سازمان توفان سابق آنچنان ملموس نبوده " است . اگر فقط به حدود صد نشریه منتشره از طرف سازمان توفان (از انشعاب اول تا تشکیل راه آینده) نیم نگاهی بیفکنیم ، متوجه می شویم که سازمان توفان زنده و فعال و متکی بر مارکسیسم - لنینیسم و برخلاف حزب کمونیست کارگران و دهقانان سوار بر خط صحیح مبارزاتی در ایران حرکت می کرد . نمی توان با چرخش قلم سنجروار واقعیت را کتمان و حقایق را وارونه و غیر ملموس معرفی نمود . اما آنچه در نامه رسیده ملموس است عدم صداقت کسانی است که گذشته را اینگونه ترسیم نموده اند .

۴ - سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در مرداد ۱۳۴۶ تاسیس شد و اقدام به انتشار ماهنامه توفان (دوره دوم) نمود . و در نتیجه در زمان انشعاب و تشکیل حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (سال ۱۳۵۶) تنها ده سال از حیات سازمان م - ل توفان می گذشت . قبل از آن سازمان توفان (دوره دوم) فعالیت می کرد که سازمانی مارکسیستی - لنینیستی نبود و به روشنی در نشریات آن می توان پی به ماهیت دموکراتیک آن برد . در شماره ۷ نشریه توفان (دوره دوم) چنین آمده است :

" نشریه توفان اقدامی است از طرف گروهی مستقل و متکی به خود از مبارزان ترقی خواه ایران که از سنت پراچ و تاریخی جنبش سی تیر الهام گرفته و آن را عنوان تشکیلات خود قرار داده اند " .
(برای آشنائی بیشتر با ماهیت " نشریه توفان " (دوره دوم) می توان به کتاب " احیای حزب طبقه کارگر و مبارزه دوشمی در سازمان

توفان " که پس از انشعاب توسط سازمان توفان جهت توضیح علت انشعاب نوشته شده ، مراجعه نمود. (صفحات ۶ - ۲)

ازنقل قول فوق به روشنی برمی آید که توفان " دوره دوم " اصلاً سازمان کمونیستی نبوده است . بدیهی است که در سازمانی دموکراتیک نمی توان برای " احیاء حزب طبقه کارگرایان " کوشید و " درحقیقت این چند نفر " هم نمی توانند " از این تشکیلات (کدام تشکیلات ؟) با چهارده سال مبارزه انشعاب " کنند .

با بدپرسید که این همه پافشاری وتوسل به دروغ واین که " با اکثریت آراء ، کمیته مرکزی اقدام به تشکیل حزب طبقه کارگرایان " !؟ پس از چهارده سال مبارزه نمود ، چه مسئله ای رامی خواهد روشن کند . رای " اکثریت " بخودی خودنه دال برصحت موضع است ، نه وجهه ای به احیاء آنچنانی حزب می دهد ، نه از میزان اپورتونیسیم وحقه بازی مؤسس ودبیر اول حزب می گاهدونهدتوجهی برای اعمال آنان است که راه سنجررا هموارکردندوسازمان توفان را ازقوت به ضعف وپراکنندگی کشاندند . پس تکیه آن هم به دروغ بر " اکثریت " برای چیست ؟ خوب ازتاریخ جنبش کمونیستی بیاموزیم که پرچم اکثریت - به صرف اکثریت بودن - وهمیشه افتخارآمیزودردست رهروان طبقه کارگرنبوده است . لنین در انترناسیونال دوم دراقلیت محض قرارداداشت . حزب کمونیست چین و آلبانی درمقابل احزابی که رویزیونیسم برآنان حاکم شدراقلیت محض قراردادشتند . رفقا قاسمی ، فروتن وسغائی دراقلیت محض ازدیگراعضاء حزب توده بریدندو...

درثانی این که سازمان توفان مدت کوتاهی عمرکردوفعالیت آن ملموس نبودآیا ازبازداشتها ت حزب کمونیست کارگران ودهقانان می گاهد؟

آقای پارسا بناب درضمن نوشته است که " حزب کارایران ... به

تبعیت از حزب کمونیست آلبانی و انورخوجه ، آمریکا را امپریالیست و چین و شوروی را سوسیال امپریالیست محسوب می داشت " .

نویسنده مدافع حزب کارمی نویسد :

" در این جادوسئوال پیش می آید :

۱ - حزب کمونیست کارگران و دهقانان پس از تشکیل حزب به این اصول رسید . (به این اصول معتقد شده است) ...

۲ - در مجله از نظر ترکیب طوری مطرح شده است که حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران را تابع حزب کمونیست آلبانی وانمود می نماید . یعنی حزب کمونیست کارگران و دهقانان استقلال فکری و یا عبارت دیگر استقلال ایدئولوژیکی ندارد ... "

باید اذعان داشت که بخشی از برداشت آقای پارسا بناب صحیح است . مدافع حزب بدرستی می گوید که امپریالیست نامیدن آمریکا و سوسیال امپریالیست خواندن شوروی مواضعی اند که قبل از تشکیل حزب و بیس عبارت صحیح تر از بدو سازمان توفان جزو مواضع و معتقدات این سازمان بوده است . اما از قلم می اندازد که سوسیال امپریالیست نامیدن چین ، قلب ماهیت انقلاب چین ، رد انقلاب فرهنگی ، نسبت دادن تئوری رویزیونیستی سه جهان به رفیق ماوتسه دون " اصولی هستند که ۱ - حزب کمونیست کارگران و دهقانان پس از تشکیل حزب به این اصول معتقد شده است و ۲ - به تبعیت از حزب کار آلبانی به آن رسیده است .

با آن که سازمان م - ل توفان اولین سازمان ایرانی است که به درستی تئوری سه جهان را رویزیونیستی و ضد انقلابی معرفی نمود در مقاله ای به حزب کمونیست فرانسه ، برنامه این حزب را که به تبعیت از تئوری سه جهان از موضع م - ل چرخش کرده بود ، مورد انتقاد قرار داد (نکراین نکته نیز لازم است که این مقاله بقلم رفیق فروتن می باشد) ، اما از بدو تا سیس انقلاب چین و انقلاب عظیم فرهنگی آن راستوده و در یک کلام اندیشه رفیق ماوتسه دون را ادامه مارکسیسم لنینیسم می دانست و هنوز هم " سازمان راه آینده " به آن اعتقاد دارد . رویزیونیست نامیدن

ما و توسط کسانی که اندیشه او را داهیانه می دانستند جزبه تبعیت از حزب کارآلبانی انجام نگرفت . حال این تغییرموضع ناگهانی و ازبالاتر می توان به حساب استقلال فکری و یا عبارت دیگر استقلال
ایدئولوژیکی گذاشت ، امری است که خودمدافع باید در مورد آن فکر کند .
ادامه دهنده واقعی سازمان توفان ، تنها سازمان راه آینده است که
بر روی مواضع اساسی و عمومی آن همچنان حرکت می کند .

نویسنده معتقد است که سازمان م - ل توفان وجود خارجی ندارد . این
درست . اما اکنون یک سؤال پیش می آید . حزب کار که ایشان خود را
مدافع آن می خوانند این جا و آنجا در پای اعلامیه ها و غیره امضاء " حزب
کار (توفان) " را می نماید . اگر حزب کمونیست کارگران و دهقانان
ایران - در ارتباط با حزب برادر خود یعنی حزب کارآلبانی - خود را
" حزب کار " نامیده است دیگر نوشتن نام توفان در پرانتز چه ضرورت و
مفهومی دارد . اگر منظور آنست که اسم نشریه خود را بدنبال اسم حزب
بچسباند که این همچون حزب کمونیست متعلق به دوطبقه کارگر و
دهقانان از ابتدعات جدید در جنبش کمونیستی است . اگر هم حزب
توفان است دیگر " حزب کار " چه صیغه ای است . این ترکیب اسمی
در قسمت اول بیشتر حکایت از همبستگی بین المللی با احزاب برادر و در
راس آن حزب کارآلبانی دارد و قسمت دوم آن در سطح ملی خود را ادامه
دهنده و فرزند خلف سازمان توفان دانستن . یکاش چنین می بود .

در خاتمه ذکر یک نکته دیگر لازم است . مدافع حزب کار نوشته است :
" رفیق احمد قاسمی با دلایل کافی در جزوه ای که بنام " سندی در مبارزه
با رویزیونیسم " چاپ و منتشر شده به بوروی کمیته مرکزی حزب توده
جواب داده که این عامل باعث اخراج رفیق قاسمی و حتی دوتن رفقای
دیگر نیز به همین ترتیب شده است " .

اولا از کی تا بحال کسی جزوه ای می نویسد و " دوتن دیگر " بخاطر آن
اخراج می شوند . حتی در مرآه رویزیونیست ها هم این کار دور از عقل و
غیر ممکن بنظر می رسد .

ثانیا دورفیق دیگر اسم دارند و گمنام هم نیستند. نام آنها را می توان
حداقل در نوشته های مختلف سازمان توفان بویژه در " نامه به رفقا "
خواند.

رفقا فروتن و سغائی نیز از قبول مشی رویزیونیستی حاکم بر حزب توده
سریا زدند و به مبارزه برعلیه رویزیونیسم برخاستند. کتاب " شوری
امپریالیسم نواسته " که از طرف حزب کاربنازگی تجدید چاپ گردیده
است به قلم رفیق فروتن می باشد.

سنجرو همکارانش یک بار سعی نمودند که به رفیق فروتن اتهامات
ناروا وارد سازند و خود را " کمونیستهای متشکله در سازمان توفان " و وی را
مبلغ " تئوری رویزیونیستی سه جهان " ، مخالف احیاء حزب و غیره و از
نظر جسمی ضعیف و عا جزا دامه مبارزه کمونیستی بنا مند. اما طرفی
نیستند. خودداری از بکار بردن نام وی و سایه افکندن بر تلاش رفیق
فروتن در مبارزه برعلیه رویزیونیسم نیز ثمری در قلب واقعیت نخواهد
داشت و امروز می بینیم که حزب کارهمچنان به بخش نظری مبادرت
می ورزد.

دریک کلام نوشته مدافع مزبور مملوا از اطلاعات و ادعاهای نادرست
می باشد.

باید گفت بعید بنظر می رسد که حزب کار نیز از این نامه " مدافع خود "
دفاع نماید.

عضو سابق سازمان توفان و عضو
سازمان راه آینده

b.mortazavi schnelldruck-service

Grafenwerthstr. 29, 5000 Köln 41, ☎ (02 21) 46 58 10

چاپ مرتضوی